

## یک راه بیشتر وجود ندارد؛ انقلاب!

اکنون این موضوع بیش از پیش بر همگان روشن شده است که جنبش اعتراضی توده‌ای که در ۲۳ خرداد سال جاری بر بستر یک بحران انقلابی آغاز گردید و بیش از هشت ماه ادامه یافته است، یک جنبش انقلابی توده‌ای و بازتاب دهنده سی سال تحمیل فشار و بی حقوقی، سی سال ظلم و ستم بی انتهای جمهوری اسلامی بر آحاد مردم و منعکس کننده خواست توده‌های مردم برای تغییر و دگرگونی و رهائی از وضع موجود است. چند و چون برخورد جناحی از نظام جمهوری اسلامی، موسوم به اصلاح طلبان با این جنبش و تلاش برای سوء استفاده از آن در دعوای نزارهای جناحی درون نظام، چیزی از ماهیت انقلابی این جنبش نمی‌کاهد. با آغاز یک جنبش وسیع اعتراضی توده‌ای، جنبشی خود بخودی اما توفنده، که در ۳۰ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی سابقه نداشت و پایه‌های حکومت اسلامی را به لرزه افکند، جناح رانده شده از حکومت را بر آن داشت که فوراً خود را به درون آن پرتاب کند. تلاش اصلاح طلبان که خود را حامی جنبش وانمود می‌کردند، بر این بود که تا رأس و رهبری جنبش توده‌ای خود را بالا بکشند. جنبش توده‌ای را تحت کنترل خویش در آورند و ضمن آنکه آن را در محدوده شعارها و مطالبات خویش محدود می‌سازند، در دعوای جناحی و سهم خواهی، از جنبش توده‌ای به سود خویش استفاده نمایند.

جنبش توده‌ای و تظاهرات خیابانی اما چه در شعارها و مطالبات خود و چه در اشکال مبارزه، با سرعت شگفت آوری در حال پیشرفت بود و پیوسته رادیکال‌تر می‌شد. طولی نکشید که سران جناح اصلاح طلب و تمام گروه بندی‌های بورژوا - رفرمیست که برای سوء استفاده و به کج راه کشاندن جنبش توده‌ای خود را آماده ساخته و دندان تیز کرده بودند، به تبری جویی از مبارزات و شعارهای مردم روی آوردند. گروه‌های موسوم به اصلاح طلب نه فقط ظرفیت همراهی با جنبش توده‌ای را که اساس نظام را نشانه می‌رفت نداشتند بلکه آن‌ها که خود از طرفداران سفت و سخت این نظام بودند، هر بار که مردم به خیابان می‌آمدند و شعارها و مطالبات

در صفحه ۲

## نابود باد تبعیض و نابرابری، زنده باد برابری

در صفحه ۳

### دولت اسلامی و مقوله ی فقر زنان سرپرست خانوار فقیرترین فقرا

فقر چیست؟ دولت جمهوری اسلامی این را نمی‌داند چرا که همواره با بوق و کرنای اش هم چنان که روز را انکار می‌کند فقر را نیز انکار می‌کند و اساساً برای او فقر و کلماتی در ردیف آن مانند خط فقر معنایی ندارد. فقر را باید از کارگران و زحمتکشان پرسید. فقر را باید از زنان سرپرست خانوار پرسید، فقیرترین فقرا.

براساس آمارهای سازمان بهزیستی بیش از نیمی از این زنان جزو فقیرترین گروه های اجتماعی می‌باشند، زنانی که باز براساس همین آمارها، با رشدی بیش از انتظار، سالانه ۶ درصد به جمعیت شان افزوده می‌گردد. به رغم وجود برخی از دستگاه های به اصطلاح مسئول دولتی مانند کمیته امداد و سازمان بهزیستی، بسیاری از این زنان بدون هر گونه حمایتی بسر می‌برند، قالیباف شهردار تهران در جریان یکی از مراسم های دولتی اعلام کرد ۵۰ هزار زن سرپرست خانوار تنها در تهران وجود دارند که تحت پوشش هیچ سازمان و نهادی نیستند.

اما آن هایی که تحت پوشش قرار دارند در چه وضعیتی بسر می‌برند؟ آیا از حداقل امکانات برای یک هستی انسانی برخوردار می‌باشند؟ آیا دولت جمهوری اسلامی برنامه ای برای این گروه اجتماعی دارد، دولتی که مدعی ست به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شده؟! آیا این دولت به راستی این قدر غنی هست تا

در صفحه ۴

## از هشت مارس ۵۷ تا امروز

در صفحه ۱۲

### گزارش جدید آژانس بین المللی انرژی اتمی در باره ایران و پیامدهای احتمالی آن

اطلاعاتی که در اختیار آژانس قرار گرفته، در رابطه با جزئیات فنی، دوره زمانی که طی آن فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی جریان داشت، افراد و سازمان هایی که در این کار دخالت دارند، بسیار مفصل و به طور گسترده، منسجم و معتبر است.

آمانو، بر پایه همین اطلاعات منسجم و معتبر آژانس اعلام کرده، جمهوری اسلامی ایران

در صفحه ۶

روز پنجشنبه ۲۹ بهمن، تازه ترین گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد پرونده هسته ای ایران منتشر شد. به رغم اینکه گزارش مفصل آژانس، به صورت محرمانه تنها برای کشورهای عضو شورای حکام آژانس ارسال شده بود، ساعتی بعد توسط خبرگزاری ها انتشار علنی یافت.

یوکیا آمانو، دبیر کل تازه آژانس، در گزارش محرمانه و مفصل خود یادآور شده است:

### اجلاس شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد و هیاهوی بیهوده! ۵

مراسم خاکسپاری و یادبود رفیق یدالله خسروشاهی ۱۴

### انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی (۵)

در صفحه ۷

## یک راه بیشتر وجود ندارد؛ انقلاب!

خود را فریاد می‌زنند، دوباره باید با مردم و شعارهای آنان خط و مرز می‌کشیدند، اقدام‌ها و شعارهای مردم را "ساختار شکنانه" و آن را محکوم و مذمت می‌کردند و مدام مردم را به مبارزه مسالمت آمیز در چهارچوب قانون اساسی و "راه سبز امید" فرا می‌خواندند.

هر بار که اصلاح طلبان و "سبزها"ی موسوی، با پرچم قانون اساسی، شعارهای قانونی، راه‌پیمایی مسالمت آمیز و سکوت و خاموشی در برابر سرکوبگران وارد میدان می‌شدند، تظاهرات و شعارهای رادیکال توده‌ای، مقاومت مردم در برابر سرکوبگران، درگیری و رو در روئی مستقیم با رژیم و مزدوران آن، آنان را صدها گام به عقب می‌راند و بی‌ربطی این‌ها، با جنبش رادیکال و توده‌ای را در معرض چشم همگان قرار می‌داد. چنین بود که اصلاح طلبان و سبزها، هیچگاه نتوانستند جنبش توده‌ای، شعارها و مطالبات آن را در چهارچوب خواست‌ها و مطالبات جناحی خود محدود سازند و یا اراده خود را بر آن تحمیل نمایند. تلاش اصلاح طلبان و سبزها که خود را حامی جنبش توده‌ای قلمداد کرده بودند، اما در واقعیت امر در فکر تحقق امیال سیاسی و اقتصادی خود بودند، برای کشاندن مردم به بیراهه و محصور ساختن جنبش توده‌ای در چهارچوب قانون اساسی، در همان روزها و هفته‌های نخست، با شکست و ناکامی روبرو گردید.

جناح مسلط حکومتی نیز که از همان آغاز، علاوه بر یورش‌های وحشیانه علیه مردم، علیه اصلاح طلبان و دفاثر و روزنامه‌های آنها یورش برد، شمار زیادی از آنان را بازداشت کرد و به زندان افکند و رهبران آن‌ها را شدیداً تحت فشار گذاشت که میان خود و شعارهایی که توده مردم سر می‌دهند، آنچه که مردم در خیابان‌ها می‌گویند و می‌خواهند و انجام می‌دهند، خط و مرزهای صریح‌تر و روشن‌تری ترسیم نمایند. وقتی که موسوی هراسان از پیشرفت و رادیکالیسم جنبش توده‌ای، شعار "جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد، نه یک کلمه کم" را، در برابر شعارهای مردم که نفی کلیت رژیم جمهوری اسلامی بود، به میان کشید، اکثریت توده‌های مردم معترض، بماند که هیچگاه از آغاز هم توهمی نسبت به موسوی و مهره‌های دیگری امثال وی نداشته‌اند و ندارند، بلکه حتی آن عده از "سبزها"ی متوهم و دنباله‌رو او را نیز بسی متعجب ساخت. با اعتراض این عده، پروسه عبور از موسوی که قبل‌تر از آن آغاز شده بود، ادامه یافت و تشدید گردید. بر سران اصلاح طلب و سبزها، این موضوع روز به روز بیشتر روشن می‌شد که راه‌ها و شعارهایی که آنان پیش پای مردم می‌گذارند، هیچ خریداری در میان توده مردم ندارد. "راه سبز امید"، راه دعا و مسجد و تکبیر و نهایت آمل آن‌ها "جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد، نه یک کلمه کم" نه فقط هیچ جاذبه‌ای برای مردم نداشت، بلکه بر عکس، همه حرف مردمی که ۳۰ سال جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند این بود و این است که رژیم جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند و اکنون به پا خاسته‌اند تا

آن را به زیر بکشند.

چنین است که جنبش توده‌ای در مسیر تکاملی خود، پیوسته رادیکال‌تر می‌شود و فرازهای جدیدتری را نیز فرا روی خود می‌گشاید. با سنگر بندی خیابانی در روز عاشورا، با شعارها و اشکال رادیکال مبارزه، به آتش کشیدن وسائل نقلیه نیروهای سرکوب، محاصره و درگیری با نیروهای مسلح حکومتی و عقب راندن آنها، جنبش توده‌ای به رو در روئی مستقیم تام و تمام با رژیم جمهوری اسلامی بر می‌خیزد و کل نظام را به چالش می‌کشد. در اینجا است که نیروهای موسوم به سبز و اصلاح طلب، به آخرین توقف گاه می‌رسند. آنها نه فقط از سوی جناح مسلط حکومتی شدیدتر از گذشته به باد حمله گرفته می‌شوند و زیر فشار قرار می‌گیرند و پی در پی به ضدیت با نظام متهم می‌گردند، بلکه خود نیز که از روند اوضاع و قیام مردم تهران در روز عاشورا، به شدت نگران شده‌اند، با صراحت بیشتری علیه جنبش توده‌ای موضع می‌گیرند. پی در پی در مذمت شعارها و اقدامات مبارزاتی و رادیکال مردم سخن می‌گویند و مکرراً از تمام اینگونه شعارها و اقدامات تبری جوئی می‌کنند، تا اتهامات جناح مقابل را رد کنند و تعهد خویش به نظام را اثبات نمایند. گروه‌های موسوم به سبز و اصلاح طلب، در این آخرین توقفگاه، در عین آنکه از جناح مسلط می‌خواهند مراقب اوضاع باشد که کل نظام به خطر نیفتد، مردم را نیز به حفظ آرامش و موضوع تکراری و بی‌طرفدار بازی در زمین جمهوری اسلامی و قوانین آن دعوت می‌کنند. دعوتی که البته شنونده‌ای در میان توده مردم زحمتکش پیدا نمی‌کند.

جنبشی که مستقل از خواست و اراده جناح‌های حکومتی آغاز شده، به راه خود ادامه داده و پیوسته رادیکال‌تر می‌شود. مردم و جوانان در جریان مبارزه پیوسته دست به ابتکارات تازه‌تری می‌زنند، از تجارب مبارزات قبلی می‌آموزند و راه را بر پیشرفت جنبش مبارزاتی می‌گشایند. رادیکالیسمی که از درون مبارزات توده‌ای می‌جوشد، پیوسته گسترده‌تر می‌شود. بنابر این وضعیت در اردوی توده‌های مردم روشن است؛ تداوم مبارزات، رادیکال‌تر شدن جنبش توده‌ای در اشکال مبارزه، مطالبات و شعارها.

جناح مسلط حکومتی نیز تکلیف خود را می‌داند. در برابر توده‌ها و جنبش آنها سرسختانه و تا به آخر ایستاده است. زور و سرنیزه و سرکوب حداکثر، یگانه پاسخ آن به جنبشی است که چهار ستون حکومت اسلامی را به لرزه درآورده است. اما اصلاح طلبان و سبزها در وضعیت متناقضی گیر کرده‌اند. آنان از یک سو خواستار آنند که مردم در صحنه باشند تا به مثابه اهرم فشار از آن‌ها استفاده کنند، اما از طرف دیگر مخالف آن هستند که مردم در صحنه، شعارهای رادیکال و ساختار شکنانه سردهند و یا دست به اقدامات رادیکال بزنند و از همین جاست که در برابر جناح مسلط خلع سلاح می‌شوند. اصلاح طلبان و سبزها، تنها طرفدار فعالیت قانونی، راه پیمایی مسالمت آمیز و از اساس مخالف هرگونه حرکت انقلابی و اقدام رادیکال توده‌ای می‌باشند. اما مشکل آن‌ها این است که مردم چنین نیستند. مشکل آن‌ها این است که با حضور مردم در صحنه و تداوم مبارزه، همانطور که به تجربه نیز دیده و ثابت شد، درگیری‌ها به مراحل حدادتی عبور می‌کند و جنبش توده‌ای نیز، هم در

شعارها و مطالبات و هم در شکل مبارزه رادیکال‌تر می‌شود. این، البته چیزی نیست که سبزها و اصلاح طلبان بخواهند و نمی‌خواهند. چنین است که پیشرفت مبارزه طبقاتی و ورود آن به مراحل حدادتی، اصلاح طلبان و سبزها را به کلی زمین گیر و فلج می‌سازد. اصلاح طلبان و سبزها، پیش‌ترها و خیلی زود، به این مسأله پی برده بودند که نمی‌توانند جنبش توده‌ای را به هر شکل و فرمی که خود می‌خواهند در آورند و یا آن را به هر راهی که خود اراده می‌کنند بکشانند. رویدادهای عاشورا و رادیکالیسم جنبش توده‌ای اما اندک اندک وضعیت را به جانی می‌رساند که حتا استفاده از مبارزات توده مردم به عنوان اهرم فشار جهت گرفتن امتیاز از جناح مقابل نیز به ذهن جناح اصلاح طلب متبادر نمی‌شود و ادامه روش‌های پیشین نیز غیر ممکن می‌نماید. چنین است اوضاع سبزها و اصلاح طلبان در آستانه ۲۲ بهمن.

تاکتیک سبزها و اصلاح طلبان در ۲۲ بهمن و همراه شدن آنها با جناح مسلط حکومتی اساساً از این جا سرچشمه می‌گرفت که آن‌ها دیگر نمی‌خواستند و نمی‌توانستند مانند گذشته در ۲۲ بهمن با هویت مستقل و شعارهای مستقل و مجزا از شعارهای جناح مسلط حکومتی ظاهر شوند. آنان ضمن دعوت مردم به شرکت در مراسم دولتی ۲۲ بهمن، نه فقط مانند همیشه مردم را از طرح شعارهای ساختار شکنانه پرهیز داده و منع کردند بلکه هیچ حرفی هم از شعارهای متمایز از شعارهای رسمی دولتی به میان نیاوردند. دعوت آن‌ها از مردم، در واقع چیز دیگری جز دعوت از مردم به حل شدن در میان نیروهای رژیم و گیر افتادن آنان در تله‌ای که دولت برایشان پهن کرده بود، نبود. رفتن به میان دولتیان و طرفداران خامنه‌ای که از قبل همه چیز را تحت کنترل خویش در آورده و برای خفه کردن صدای سبزها و غیر خودی‌ها، برنامه‌ریزی کرده بودند، معنایش رفتن به کام ناکامی بود و شیرین ساختن کام جناح خامنه‌ای!

این تاکتیک البته برخاسته از شعار استراتژیکی آنان، یعنی "جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد، نه یک کلمه کم" و بر آن منطبق بود و جز این هم نمی‌توانست باشد. اگر آنان می‌خواستند تعهد خود را به نظام و قانون اساسی آن به اثبات برسانند، باید به دار و دسته خامنه‌ای نزدیک می‌شدند و به فشارهای آن تمکین می‌کردند. بنابر این راه دیگری نداشتند جز آنکه مراسم ۲۲

را نیز به جناح خامنه‌ای وانهند!

برهیچکس پوشیده نیست که اصلاح طلبان و سبزها، در جریان رویدادهای هشت ماه اخیر، پیوسته متحمل شکست و عقب نشینی شده‌اند. درجه تزلزل این‌ها، با درجه حد شدن مبارزه طبقاتی، نسبت مستقیم دارد. حد شدن مبارزه طبقاتی، موقعیت این جناح را بیش از پیش متزلزل ساخته است. آنان که از یک سو زیر فشار مبارزه توده‌های مردم، و از سوی دیگر زیر فشار جناح مسلط قرار دارند، چاره دیگری ندارند جز آنکه راهی برای خیزدن در زیر پروربال جناح مسلط پیدا کنند و به اردوی خامنه‌ای پناه برند!

اگر چه تنورپسین‌های اصلاح طلبان و سبزها شکست اخیر خود را توجیه و گاه آن را نشانه "بلوغ" و "بلوغ سیاسی" می‌خوانند، اگر چه این



## نابود باد تبعیض و نابرابری، زنده باد برابری

### زنان ستم‌دیده و زحمتکش ایران!

خجسته باد ۸ مارس، روز جهانی زن بر شما و همه انسان‌هایی که خواهان برافتادن هرگونه ستم و تبعیض علیه زن‌اند و برای برابری کامل اجتماعی و سیاسی تلاش و مبارزه می‌کنند.

۸ مارس، یادآور پیکار خستگی‌ناپذیر زنان برای رهایی از یوغ ستمی‌ست که قرن‌های متمادی در جامعه طبقاتی حاکم بوده است. بزرگداشت ۸ مارس، روز جهانی زن، در مبارزات زنان ایران از آن رو از جایگاهی فراتر از اغلب کشورهای جهان که در آن‌ها حداقل، برابری حقوق زن و مرد قانوناً به رسمیت شناخته شده، برخوردار می‌باشد که زنان در ایران در حال نبردی سرسخت با رژیم به غایت ارتجاعی‌اند که رسماً و علناً در قوانین ضدانسانی خود بر تبعیض، ستم و نابرابری صحنه گذارده و در طول ۳۱ سال حاکمیت ننگین و ستمگرانه خود بیرحمانه‌ترین سرکوب، تبعیض و نابرابری را نسبت به زنان اعمال کرده است.

### زنان ستم‌دیده و زحمتکش!

امسال اما ۸ مارس در شرایطی فرارسیده است که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی زیر ضربات مداوم مبارزات در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. توده‌های مردم ایران به پا خاسته‌اند تا رژیم را که مظهر تام و تمام استبداد و بی‌حقوقی مردم، اختناق و سرکوب، کشتار، تبعیض و نابرابری‌ست، سرنگون کنند.

نقش زنان در این مبارزه با برجستگی تمام خود را نشان داده است. از خرداد ماه امسال که موج تظاهرات و راهپیمای‌های توده‌ای شهرهای بزرگ ایران را فرا گرفته است، زنان دوش به دوش مردان در تظاهرات و نبردهای خیابانی شرکت داشته‌اند. حضور گسترده و شجاعانه زنان در پیشاپیش جنگ‌های خیابانی با نیروهای مزدور و سرکوبگر رژیم، تحسین تمام مردم کشورهای جهان را برانگیخته است. این شجاعت، قهرمانی و فداکاری زنان که از فدا کردن جان خود دریغ نکرده‌اند، یک نقطه عطف در مبارزات زنان برای پایان دادن به تمام ستم و تبعیضی‌ست که با آن رو به رو هستند. فریاد زنانی که در سنگربندی‌ها، راهپیمایی و تظاهرات، شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی را سر می‌دهند، کاخ‌های مرتجعین را به لرزه درآورده است. ارتجاع، از حضور گسترده زنان در این مبارزه چنان به وحشت افتاده است که برای مقابله با آن، از شنیع‌ترین کشتار و شکنجه‌ها نیز دریغ نکرده است. در طول این چند ماه صدها تن از زنان مبارز به بند کشیده شده‌اند. اما مبارزه بی‌وقفه ادامه دارد.

قیام گسترده و توده‌ای زنان بیانگر این حقیقت است که این مبارزه، علیه ستم و تبعیضی که رژیم ضدانسانی بر آن‌ها روا داشته محدود نیست، بلکه علیه تمام رسم و رسومات کهنه و ارتجاعی، مردسالارانه و پدرسالارانه به پا خاسته‌اند.

مبارزات کنونی زنان، البته در یک لحظه پدید نیامده، بلکه تکامل مبارزه‌ای است که به ویژه در گردهم‌آیی‌ها و تظاهرات چند سال گذشته پدیدار گردید. رشد روزافزون این جنبش و رادیکال بودن آن، چنان هراسی در هیات حاکمه پدید آورد که از یک سو جناح مسلط و حاکم تلاش نمود با سرکوب گردهم‌آیی‌ها، بازداشت و محکوم کردن فعالین جنبش زنان به حبس، آن را از پای درآورد و از طرف دیگر جناح موسوم به اصلاح‌طلب حکومتی کوشید از طریق زنان بورژوا- لیبرال و بورژوا- مذهبی این جنبش را به مدار قانون‌گرایی، وعده اصلاح و بهبودهای ناچیز در چارچوب نظم موجود بکشاند. اما سرانجام برای اکثریت بزرگ فعالان این جنبش تردیدی باقی نماند که تحقق مطالبات زنان در چارچوب یک رژیم سرتاپا ارتجاعی مذهبی که هیچ حق و حقوقی برای زن قائل نیست، محال است. آنچه که در پی تحولات سیاسی خردادامه امسال رخ داد، به وضوح یک شکست برای زنان بورژوا- لیبرال، بورژوا- مذهبی و قانون‌گرا بود و یک پیروزی برای جناح رادیکال جنبش زنان. اکنون این واقعیت برای اکثریت بزرگ فعالان جنبش زنان کاملاً آشکار است که راه دیگری برای نجات از فجایع جمهوری اسلامی، برانداختن تبعیض، ستم و نابرابری، جز سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار دولتی که در آن دین و دولت به کلی از یکدیگر جدا شده باشد، وجود ندارد. مبارزات زنان در سراسر ایران در طول ۸ ماه گذشته به خوبی این واقعیت و رادیکالیسم روزافزون جنبش زنان را نشان داده است.

### زنان ستم‌دیده و مبارز!

ادامه مبارزات چند ماه اخیر و عمیق‌تر شدن بحران سیاسی که جمهوری اسلامی با آن روبه روست، نشان می‌دهد که رژیم دیگر قادر به مهار و کنترل اعتراضات نیست. باید با تمام قوا مبارزات علنی توده‌ای را گسترش داد. ۸ مارس امسال که مصادف با ۱۷ اسفند می‌باشد، فرصت مناسبی برای سازماندهی و برپایی علنی مراسم روز جهانی زن است. این، حق مسلم زنان است که ۸ مارس، روز جهانی زن را با شعار مرگ بر تبعیض و نابرابری، زنده باد برابری علناً جشن بگیرند. رژیم دیگر در موقعیتی نیست که به سادگی بتواند مانع از برپایی این مراسم گردد. وظیفه همه زنان مبارز و همه مردانی که از برابری حقوق زن و مرد دفاع می‌کنند، برپایی هر چه باشکوه‌تر و علنی‌تر مراسم ۸ مارس است.

سازمان فدائیان (اقلیت) که همواره از مبارزات و مطالبات زنان دفاع کرده و می‌کند، خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورایی در ایران است که در آن هرگونه ستم، تبعیض و نابرابری علیه زنان به کلی برخواهد افتاد، برابری کامل و بی‌قید و شرط زن و مرد تامین خواهد شد. حجاب اجباری برخواهد افتاد و تمام قوانین و مقررات ارتجاعی علیه زنان ملغی خواهد شد. اما سازمان فدائیان (اقلیت) که خواهان استقرار یک جامعه سوسیالیستی در ایران و برافتادن ستم طبقاتی است، به اقدامات فوری و حقوقی برای پایان بخشیدن به ستم و تبعیض قانع نیست. رهایی واقعی زن هنگامی تحقق خواهد یافت که با اجتماعی شدن کار خانگی، زنان از کار طاقت‌فرسا و کمرشکن خانگی رها شوند و به عرصه فعال کار اجتماعی روی آرند. سازمان فدائیان (اقلیت) خواهان رهایی کامل و همه جانبه زنان است.

سازمان فدائیان (اقلیت) ۸ مارس روز جهانی زن را به عموم زنان تحت ستم و زحمتکش و همه انسان‌هایی که برای برابری و رهایی زن تلاش و مبارزه می‌کنند تبریک می‌گوید.

### پیروز باد مبارزات زنان برای برابری

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد حکومت شورایی

زنده باد آزادی- زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

اسفند ماه ۱۳۸۸

کار - نان - آزادی - حکومت شورایی

## دولت اسلامی و مقوله ی فقر زنان سرپرست خانوار فقیرترین فقرا

مشکل فقر را در جامعه ریشه کن کند یا آن که معضلات زنان سرپرست خانوار، یکی دیگر از عرصه هایی است که چهره کزیه فقر را در جامعه اسلامی به نمایش می گذارد. فقری که بیش از هر چیز محصول جامعه طبقاتی ست و البته ناگفته نماند که فقر حاکمان اسلامی، فقر دانش، فقر فرهنگی، فقر برنامه و از همه مهم تر فقر انسانیت مزیدبر علت اند. نگاهی کوتاه به سرنوشت و امکانات زنان سرپرست خانوار در ایران و مقایسه ی آن با برخی از کشورها نشان می دهد که این "ابرقدرت اسلامی" نه تنها فرسنگ ها از اکثر کشورها در این زمینه عقب تر است که به دلیل زن ستیز بودن فرهنگ حاکم (فرهنگ اسلامی) این گروه از زنان از محرومیت های کم نظیر اقتصادی، اجتماعی و غیره رنج بسیار می برند. برای بررسی دقیق تر این موضوع ابتدا ببینیم که زنان سرپرست خانوار در ایران چه تعداد بوده و از چه طبقاتی هستند؟

اگر چه بر طبق آخرین آمارهای دولتی در سال ۸۵، یک میلیون و ۶۴۱ هزار و ۴۴ نفر زن سرپرست خانوار در کشور وجود دارد، اما واقعیت این است که این آمار بیانگر تمامی زنان سرپرست خانوار نیست. در گزارشی که صداقت وفادار در ارتباط با نگاه جنسیتی در برنامه های راهبردی دولت تهیه کرده آمده است: "بر اساس اطلاعات منکوره درصد قابل توجهی از خانوارها هستند که توسط زنان اداره می شوند اما در سرشماری آماری به عنوان سرپرست خانوار به حساب نمی آیند به عنوان مثال در خانواده هایی که مردان سرپرست خانوار بیکار، زندانی، متواری و معتاد هستند، سرپرست خانوار همچنان مرد اعلام می شود در حالی که سرپرست و تأمین کننده مخارج خانواده زن است بنابراین به نظر می رسد که تعداد زنان سرپرست خانوار بیشتر از تعداد مشخص شده است." و ناگفته پیداست که این گروه از زنان سرپرست خانوار جزو فقیرترین و محرومترین گروه های اجتماعی نیز می باشند.

یک گروه بزرگ از زنان سرپرست خانوار، زنانی هستند که بیکار بوده و یا سالمند می باشند. بخشی از این گروه، توسط برخی نهادهای حکومتی، مستمری دریافت کرده و تحت نظارت این سازمان ها هستند. سازمان بهزیستی و کمیته امداد از جمله این نهادها می باشند.

به رغم افزایش مداوم قیمت کالاهای اساسی و مورد نیاز مردم، مستمری خانوارهای تحت پوشش نهادهای دولتی نه تنها از افزایش متناسب با افزایش قیمت ها برخوردار نشده بل که حتی همان میزان ناچیزی را که خودشان در برنامه های شان اعلام کرده اند، تحقق نیافته است. مدیر کل امور ایتم و سرپرست خانوار کمیته امداد در مصاحبه ای عدم افزایش مستمری خانوارهای تحت پوشش این کمیته را کسری بودجه ۴۹ درصدی اعلام کرده و می گوید "با این کسری بودجه چگونه می توانیم مستمری خانوارها را افزایش دهیم". براساس قانون مستمری ها در نظام اسلامی، میزان مستمری باید ۴۰ درصد حداقل حقوق باشد، اما حداکثر پرداختی به زن

سرپرست خانوار آن هم در صورتی که ۵ فرزند تحت پوشش داشته باشد ۶۰ هزار تومان است و این به معنای پرداخت مستمری به میزان حداکثر ۲۰ درصد حداقل حقوق است. این در حالی است که بسیاری از مستمری بگیران تنها ۱۰ درصد حداقل حقوق را دریافت می کنند و در کل میزان مستمری بین ۱۰ تا ۲۰ درصد حداقل حقوق نوسان دارد.

براساس آمار ارایه شده از سوی مدیر کل دفتر برنامه ریزی و فناوری اطلاعات کمیته امداد یک میلیون و هشتصد هزار خانوار تحت پوشش این نهاد قرار دارند که حدود ۶۵ درصد آن را زنان سرپرست خانوار تشکیل می دهند، ۳۰ درصد سالمندان و مابقی خانواده های زندانیان و غیره می باشند. در سال های اخیر و در دولت احمدی نژاد، از جمله ارگان هایی که دارای افزایش بودجه بوده، کمیته امداد می باشد که یکی از وظایف آن نیز خرید رای برای دولت بوده است. این کمیته به رغم افزایش بودجه به جای افزایش مستمری ناچیز خانوارها، بر حجم دستگاه بوروکراتیک خود افزوده و بودجه را در راستای آن و نیز پیشبرد سیاست های عوامفربیانه دولت به مصرف رسانده است و البته بودجه دولتی سوای آن چیزی است که این کمیته تحت عنوان صدقه و غیره جمع آوری می کند که هیچ حساب و کتابی نیز ندارد. البته گسترش دستگاه بوروکراسی در کمیته امداد معنایی جز این نیز ندارد که این کمیته در واقع محلی ست برای استخدام و به کارگیری نیروهای سرکوب در ارگان های دولتی و در راستای جیره خوار ساختن هر چه بیشتر این نیروها، وگرنه پُر واضح است که کمیته امداد ارگانی نیست که به چنین دستگاه عریض و طویلی نیاز داشته باشد. براساس ساختمان عظیم کمیته امداد در منطقه گران قیمت و شمالی شهر تهران - سوهانک - که ۱۲۰۰ پرسنل دارد و بزرگی آن به گونه ای است که گاه مددجویان در آن کم می شوند و تازه رفتن به داخل آن نیز با وجود نگهبانی ها خود مکافات است، برای چه منظور است؟ آن وقت اگر قرار است چندرغاز به مستمری اضافه شود، صحبت از کسری بودجه به میان می آید!

بخش بزرگ دیگری از زنان سرپرست خانوار، زنان کارگر و حقوق بگیر می هستند که با تلاش و کار طاقت فرسا علاوه بر به دوش کشیدن کارخانگی، مجبور به کار در کارخانه، کارگاه و غیره هستند. این زنان نیز به دلیل پایین بودن دستمزد و عدم انطباق آن با هزینه ها با مشکلات بی شماری مانند سایر کارگران و زحمتکشان روبرو هستند. علاوه بر این، به دلیل زن بودن، در بسیاری موارد به رغم کار برابر، دستمزدهای به مراتب کم تری از مردان دریافت می کنند.

در میان زنان سرپرست خانوار البته تعداد کمتری به دلیل شغل مناسب و یا امکانات مالی خانوادگی از نظر اقتصادی چندان دچار مشکل نیستند اما آن چه که می تواند کم و بیش در مورد تمام زنان سرپرست خانوار صادق باشد به ویژه در مورد زنان سرپرست خانوار که همسران

شان زندانی یا معتاد و غیره هستند، مشکلات اجتماعی در جامعه مردسالار به ویژه با فرهنگ اسلامی حاکم است. این زنان و نیز فرزندان شان به همین دلیل ساده یعنی نبود پدر و یا همسر در خانواده دچار بسیاری از معضلاتی هستند که به طور معمول خانواده های دیگر از آن بی خبر هستند. برای این مشکلات که بی شک سدی در راستای پیشرفت اجتماعی این گروه قرار دارد، البته هیچ دستگاه دولتی مسوول نیست.

حال جا دارد تا مقایسه ای بین وضعیت زنان سرپرست خانوار در ایران با برخی دیگر از کشورها صورت گیرد. در ایران امروزی برخی از مقامات و یا ارگان های وابسته به دولت میزان خط فقر را تا حدود یک میلیون تومان اعلام کرده اند، هر چند که این رقم کمتر از واقعیت است اما همین ارقام نیز به اندازه ی کافی گویا هستند. همان طور که گفته شد، حداکثر دریافت مستمری ۶۰ هزار تومان است و البته توجه شود که این حداکثر دریافتی است. اگر خط فقر را یک میلیون تومان در نظر بگیریم، مبلغ ۶۰ هزار تومان چند درصد یک میلیون تومان است؟ براساسی ۶۰ هزار تومان تنها پول ۴ کیلو گوشت است!!! حال به این می گویند حمایت دولتی و تازه شرم هم نمی کنند و برای این حمایت ها هر روز ساختمان جدیدی افتتاح کرده و جیره خواران جدیدی استخدام می کنند!!! در برخی از کشورهای اروپایی که البته سرمایه داری نیز هستند، زنان سرپرست خانوار از امکانات غیرقابل مقایسه ای با ایران برخوردارند. در این کشورها در صورتی که زن سرپرست خانوار بیکار بوده و یا به دلایلی از جمله کم سن بودن کودکان، مریضی و غیره نتواند سر کار برود، حدود ۹۰ درصد حداقل دستمزد را دریافت می کند و این علاوه بر مبلغی است که به طور مرتب به تمامی کودکان در این کشورها پرداخت می شود تا بخشی از هزینه های نگهداری از بچه ها را پوشش دهند. هم چنین در این کشورها امکاناتی وجود دارد که مانع می شود تا بخش بزرگی از درآمد خانوارهای کم درآمد صرف هزینه مسکن گردد. روشهایی از جمله خانه های ارزان قیمت و پرداخت سوبسید به خانواده های کم درآمد بابت هزینه مسکن و غیره. کدامیک از این امکانات در ایران است؟ اول این که بسیاری از زنان سرپرست خانوار اساساً - طبق گفته شهردار تهران - از هیچ گونه حمایتی برخوردار نیستند، دوم آن که حتی قانون خودشان را نیز که باید این میزان ۴۰ درصد حداقل دستمزد باشد اجرا نمی کنند، سوم این که حداقل دستمزد نیز یک دروغ بزرگ است. وقتی حداقل دستمزد خود کمتر از یک سوم خط فقر است حال دیگر ۱۰ درصد و ۲۰ درصد آن چه می تواند باشد؟

یک نگاه کوتاه به وضعیت زنان سرپرست خانوار نشان می دهد که دولت اسلامی این جا نیز به طور کامل از وظایف یک دولت - حتی در حد یک دولت بورژوازی - شانه خالی کرده و هیچ برنامه ای برای این گروه از جامعه که حدود ۱۰ درصد از کل خانوارهای کشور را تشکیل می دهد، ندارد. وضعیت زنان سرپرست خانوار در ایران یکی دیگر از مواردی است که دروغ های شرم آور جمهوری اسلامی را عیان می سازد. همان طور که وضعیت اعتیاد، فحشا، فقر، قتل، دزدی، عدم امنیت اجتماعی، سیاسی،

## اجلاس شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد و هیاهوی بیهوده!

از صفحه ۴

### دولت اسلامی و مقوله ی فقر ...

قضایی و غیره این وضعیت شرم آور را فریاد می زنند.

سازمان فداییان اقلیت اما در برنامه ی خود به این موضوع نگاهی خاص دارد. سازمان فداییان اقلیت بر آن است که تمامی انسان ها حق یک زندگی شرافتمندانه را دارند و از همین روست که در برنامه ی عمل خود بر این موضوع تاکید ویژه ای نموده است. در برنامه عمل سازمان آمده است:

"سازمان فدائیان (اقلیت) خواهان آن است که حکومت شورائی به فوریت یک رشته اقدامات اجتماعی و رفاهی را به نفع توده زحمتکش مردم به مرحله اجرا درآورد.

در صدر چنین اقداماتی، برقراری یک سیستم تامین اجتماعی به نفع کارگران و زحمتکشان است به نحوی که هرکس از گهواره تا گور از مزایای سیستم تامین اجتماعی برخوردار باشد.

ایجاد کار برای بیکاران: حکومت شورائی موظف است، برای تمام افراد جامعه، از جمله میلیون ها تن که هم اکنون بیکارند کار ایجاد کند. مادام که این خواست به طور کامل تحقق نیافته است، دولت باید به بیکاران حق بیکاری معادل مخارج یک خانواده ۵ نفره کارگری در هر ماه پرداخت نماید.

بهداشت و درمان رایگان: تمام زحمتکشان باید از امکانات بهداشتی، پزشکی، درمانی و داروئی رایگان برخوردار باشند."

از صفحه ۲

### یک راه بیشتر وجود ندارد؛ انقلاب!

جناح هنوز نیروهائی در این یا آن نهاد دولتی و حکومتی دارد، اما نه وجود این نیروها و نه توجیحات تئوری پردازان اصلاح طلب، ذره ای از تغییر توازن قوا در بالا به سود دار و دسته خامنه ای و به زیان اصلاح طلبان و ذره ای از شکست و بن بست اصلاح طلبان و اصلاح طلبی نمی کاهد.

شکست و ناکامی جریان موسوم به سبز و اصلاح طلب، بار دیگر این واقعیت را نشان داد که حکومت اسلامی اهل امتیاز دادن نیست. نه فقط خواست های اولیه توده مردم و اصلاحات به نفع مردم رانمی پذیرد، بلکه حتا اصلاحاتی در چهارچوب منافع جناح های حکومت و در چهارچوب نظام راهم نمی پذیرد. جمهوری اسلامی در یک کلام اصلاح ناپذیر است. شکست های مکرر اصلاح طلبان و شکست اخیر آنان یکبار دیگر نشان داد که اصلاحات، راه های میانی و مسالمت آمیز، راه به جایی نمی برد و پاسخگوی تحقق مطالبات توده های مردم نیست. راه، همان است که توده های مردم در اعتراضات توده ای، در تظاهرات و سنگربندی خیابانی و در قیام های شهری برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، آن را نشان داده اند. راه همان است که جنبش رادیکال توده ای در آن گام می زند.

یک راه بیشتر وجود ندارد. انقلاب!

تصمیمی به مرحله ی اجراء گذاشته شود؟ نحوه ی گزینش کشورهای عضو شورا چنین نتیجه ای را به دست نمی دهد. بر اساس اساسنامه ای که برای اعضای این شورا نوشته شده است چهل و هفت کشور باید برای سه سال عضو شورا باشند و این چهل و هفت کشور باید به صورت "عادلانه" از قاره های مختلف باشند. برای مثال عربستان سعودی تا سال ۲۰۱۲ عضو شورا خواهد بود! یک مثال دیگر این که کشورهای عضو دائمی شورای امنیت همگی به جز آمریکا عضو شورا هستند. اگر آمریکا هم جزو اعضا نیست به این خاطر است که نامزد عضویت نبوده است! شورای حقوق بشر وظیفه دارد که هر چهار سال یک بار پرونده ۱۹۲ کشور عضو را در رابطه با حقوق بشر بررسی کند. به عبارت دیگر دولت هایی از قبیل جمهوری اسلامی از این پس فقط یک بار هر چهار سال می توانند مورد انتقادات خشک و خالی دیگران در رابطه با نقض حقوق بشر قرار بگیرند. بسیار جالب است تصور شود مثلاً عربستان سعودی چگونه به پرونده ی حقوق بشری آمریکا نگاه می کند و بالعکس! یا قطر که در سال جاری میلادی عضویتش در شورا خاتمه می یابد چه نگاهی به پرونده ی جیبوتی خواهد داشت که مانند عربستان سعودی تازه انتخاب شده است!

باری برای همین است که جمهوری اسلامی و نماینده اش در شورای حقوق بشر که محمد جواد لاریجانی باشد تا وقتی که قدرت را با سرکوب و کشتار حفظ می کنند می توانند به روش های غیرانسانی برای سرکوب هر گونه اعتراضی ادامه دهند بدون آن که نه شورای حقوق بشر و نه هیچ نهاد مشابهی بتواند آن ها را نگران کند. لاریجانی یا امثالهم هم می توانند عنوان دبیر اولی شورای عالی حقوق بشر ایران را بپس بکشند و وقتی در جلسات مشابه شرکت می کنند ریاکارانه به رسانه های مانند آسوشیئدپرس بگویند: "به نظر ما تظاهرات مخالفان در یک کشور دمکراتیک مانند ایران بسیار طبیعی ست و در ایران اپوزیسیون باید بتواند تظاهرات کند." نه فقط شورای سازمان ملل متحد بلکه دیگر نهادهای سازمان ملل متحد همیشه محلی برای زد و بند کشورها در مقاطع و جلسات گوناگون بوده است. به همین جهت حمایت برخی از کشورها از جمهوری اسلامی در اجلاس اخیر شورای حقوق بشر جای هیچ گونه تعجبی ندارد. بهترین مثال برای این زد و بندها و بلوک بندی های موردی همانا تصمیم سازمان ملل متحد برای انحلال کمیسیون حقوق بشر و تشکیل شورای حقوق بشر در روز ۱۵ مارس ۲۰۰۶ می باشد. در آن روز تمام کشورهای عضو به این تصمیم رأی دادند به جز چند کشور که در میان آن ها می توان به آمریکا، اسرائیل و ایران اشاره کرد! به رغم هیاهوی اپوزیسیون اصلاح طلب ایران، شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد به جز کمی فشار بی سرانجام، نمی تواند کمکی به استقرار آزادی یا پایان نقض ابتدائی ترین حقوق مردم ایران بکند. فقط مبارزات خود مردم ایران است که می تواند آنان را از جهنم جمهوری اسلامی نجات دهد.

کوه اجلاس اخیر شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در ژنو که قرار بود روز ۲۶ بهمن به بررسی نقض حقوق ابتدائی مردم ایران بپردازد، موش هم نزیاید! با این حال برخی از رسانه های فارسی زبان برون مرزی و عده ای از طرفداران "جنبش سبز" و اصلاح طلبان که در تجمعی در محل اجلاس شرکت کردند هیاهوی بسیاری در رابطه با آن به راه انداختند و قصد داشتند چنین القاء کنند که ظاهراً این شورا می تواند مانع تعدی جمهوری اسلامی به حقوق مردم ایران و پایان بگیر و ببند و شکنجه و کشتار شود.

کسانی که آشنایی زیادی با ساز و کار نهادهای گوناگون وابسته به سازمان ملل متحد ندارند شاید بر این توهم باشند و گمان کنند که ارگانی مانند شورای حقوق بشر می تواند حنا ذره ای رژیم های خودکامه مانند جمهوری اسلامی را از دست اندازی به حقوق مردم ایران برحذر دارد، اما نمایندگان و طرفداران اپوزیسیون بورژوازی ایران را نمی توان فریب خورده با ناآگاه دانست.

این دسته از افراد اگر به نهادهایی همچون شورای حقوق بشر دخیل می بندند اهداف دیگری را دنبال می کنند. اینان هدفی به جز "خاموش کردن آتش" ندارند، آتشی که از مبارزات کوبنده ی مردم ایران علیه تمامیت جمهوری اسلامی روشن شده است. برای مثال خانم شیرین عبادی روز ۲۳ بهمن به خبرگزاری فرانسه گفت که انتظارش از اجلاس شورای حقوق بشر این است که در ایران "آتش را خاموش کند." وی افزود: "اکنون ۸ ماه است که دولت ایران نمی خواهد صدای مردم را بشنود. جمهوری اسلامی باید به خواست های مردم گردن بگذارد، چرا که فردا دیر است یک تراژدی به وجود خواهد آمد." این "تراژدی" چه می تواند باشد مگر شعله و رتر شدن "آتش" و سوزاندن جمهوری اسلامی در آن؟ شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد حدود دو سال پیش جایگزین کمیسیون حقوق بشر شد. علت پایان کار و انحلال کمیسیون، "سیاسی شدن بیش از حد" آن و ناکارآمدی اش در زمینه جلوگیری از نقض حقوق بشر در کشورهای مختلف اعلام شد. به عبارت دیگر خود مسئولان و دست اندرکاران سازمان ملل متحد و از جمله دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، کوفی عنان، اعتراف کردند که کمیسیون پس از شصت سال موجودیت، کاری از دستش ساخته نبوده است! برای مثال در دوران کمیسیون حقوق بشر انجمن های غیر دولتی یا NGO ها می توانستند به صورت مشاوره ای در جلسات شرکت کنند، اما بعداً معلوم شد که بخش بزرگی از آن ها نه فقط غیر دولتی نبودند بلکه بیش از حد به دولت های متبوع وابسته بودند به طوری که برخی از فعالان سیاسی اسپانیایی زبان با یک بازی کلمات آن ها را OMC یا "انجمن های بسیار دولتی" می نامیدند!

اما آیا حالا که شورای حقوق بشر جای کمیسیون حقوق بشر را گرفته، تغییری هم صورت گرفته است و آیا بر خلاف گذشته که تصمیمات کمیسیون هیچگونه ضمانت اجرائی نداشت، اکنون می توان امیدوار بود که بر فرض تصمیم گیری به نفع حقوق مردم این یا آن کشور،

## گزارش جدید آژانس بین المللی انرژی اتمی در باره ایران و پیامدهای احتمالی آن

ممکن است در حال ساخت کلاهک هسته ای برای نصب بر روی موشک های بالستیک باشد.

این گزارش قرار است در روزهای اول تا پنجم مارس (دهم تا پانزده اسفند) در نشست دوره ای ۳۵ کشور عضو شورای حکام آژانس در وین، بررسی شود. پس از بررسی شورای حکام و اعلام نظر این شورا، پرونده جهت تصمیم گیری به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع خواهد شد.

در ده سال گذشته، که پرونده اتمی جمهوری اسلامی ایران تحت کنترل مستقیم آژانس بین المللی انرژی اتمی قرار داشته، این اولین بار است که آژانس در گزارش خود آشکارا از فعالیت های مخفی و احتمالی جمهوری اسلامی در مورد ساخت کلاهک هسته ای یاد کرده است.

در گزارش های پیشین آژانس، که البرادعی ریاست این نهاد بین المللی انرژی اتمی را به عهده داشت، اگر چه در مورد غیر شفاف بودن پرونده هسته ای رژیم حاکم بر ایران، اظهار نگرانی می شد، اما در کنار این نگرانی ها، همواره تاکید نیز می گردید که آژانس، هیچ سندی دال بر فعالیت مخفی جمهوری اسلامی جهت حرکت به سمت تولید سلاح های اتمی در اختیار ندارد.

با پایان یافتن دوران ریاست البرادعی و قرار گرفتن یوکیا امانو، بر پست مدیر کلی آژانس به نظر می رسد شرایط متفاوتی نسبت به روند پیگیری پرونده هسته ای ایران در حال شکل گرفتن است.

نخستین گزارش امانو، رئیس جدید و ژاپنی آژانس، خود گویای این واقعیت است که جمهوری اسلامی ایران، در ارتباط با روند پیگیری پرونده اتمی خود، وارد شرایط دشوار و پیچیده تری نسبت به گذشته شده است. این وضعیت جدید، مسلماً فصل تازه ای از تشدید تضاد و چالش های منطقه ای و بین المللی را برای حکومت ایران به همراه خواهد داشت.

به رغم اظهار نظرهای شتابزده ی خامنه ای و دولت احمدی نژاد، که گزارش تازه امانو را بی پایه و اساس دانسته اند، واکنش رفسنجانی نسبت به موضع اخیر آژانس، می تواند زوایایی از نگرانی شدید رهبران جمهوری اسلامی را نسبت به این تغییر رویه ی آژانس اتمی بر ملا سازد.

رفسنجانی در نشست مجلس خبرگان با اشاره به این تغییر رویه ی آژانس انرژی اتمی اعلام کرد: قبلاً ما از آقای محمد البرادعی رئیس سابق آژانس گله مند بودیم که چرا شفاف سخن نمی گوید، ولی مدیر کل جدید، ادعاهای دیگران را تکرار کرده است. امانو، در گزارش تازه خود صریحاً اظهار نظر کرده که، **دیگر نمی توانیم به صلح آمیز بودن برنامه هسته ای ایران اطمینان داشته باشیم.**

اظهار نظر رفسنجانی در مورد محتوای گزارش تازه دبیر کل آژانس، خود به تنهایی گویای

نگرانی شدید رهبران جمهوری اسلامی از اعلام موضع جدید آژانس در مورد آینده پرونده اتمی ایران است. با گزارش جدید دبیرکل آژانس، احتمال اعمال تحریم های شدیدتر علیه جمهوری اسلامی افزایش یافته که این موضوع سران رژیم رانیز نگران ساخته است.

چنانکه شاهد هستیم، پس از انتشار علنی این گزارش، طی همین دو هفته گذشته، موج فزاینده ای از نگرانی های بین المللی، منطقه ای و واکنش های شدیدالحن کشورهای موسوم به گروه پنج بعلاوه یک، علیه جمهوری اسلامی و برنامه هسته ای آن سازماندهی شده است.

یک روز پس از انتشار این گزارش، دولت فرانسه، خواستار اقدام فوری و قاطعانه جامعه بین المللی علیه جمهوری اسلامی ایران شد.

وزیر خارجه آلمان نیز اعلام کرد که، اقداماتی هماهنگ در اروپا آغاز شده است تا راه های تازه تحریم شدیدتر علیه حکومت ایران را دنبال کند. روسیه ضمن اظهار نگرانی از محتوای گزارش فوق، از رهبران جمهوری اسلامی در خواست کرد تا نسبت به قطعنامه های شورای امنیت پایبند باشند.

در میان مجموعه واکنش های تند و تیز کشورهای غربی، که عموماً بر روی تحریم های بیشتر علیه جمهوری اسلامی تاکید دارند، مقامات دولت امریکا، شدیدترین واکنش ها را نسبت به گزارش اخیر آژانس انرژی اتمی از خود بروز داده است.

جیمز جونز، مشاور امنیت ملی امریکا به رژیم حاکم بر ایران هشدار داد که، تحریم های شدید دور آینده ممکن است به تغییر رژیم در ایران منجر شود. جو بایدن، معاون رییس جمهور امریکا نیز در واکنش به گزارش اخیر آژانس گفت: رژیم تهران باید پیامدهای سرپیچی از الزامات خود را لمس کند.

هرچند از طرف امریکا و تعداد دیگری از کشورهای موسوم به پنج بعلاوه یک، رایزنی ها و بحث تحریم های شدیدتر علیه جمهوری اسلامی، چند هفته جلوتر از ارائه گزارش جدید آژانس آغاز شده بود، اما، با طرح ادعای امانو، مبنی بر اینکه جمهوری اسلامی ممکن است در حال ساخت کلاهک هسته ای برای نصب بر روی موشک های بالستیک باشد، روند بحث های مربوط به تحریم، هم اکنون روی صدور قطعنامه چهارم و "تحریم های فلج کننده" علیه جمهوری اسلامی ایران متمرکز شده است.

رایزنی های گسترده هیلاری کلینتون، وزیر خارجه امریکا، با مددوف، همتای روسی اش و دیگر رهبران کشورهای عضو دائمی شورای امنیت، سفر چند روزه ی او، به کشورهای عربستان و قطر، جهت آماده سازی اعمال فشار بیشتر منطقه ای بر جمهوری اسلامی، اظهار نظرهای نسبتاً شدیدالحن رهبران کشورهای آلمان، ایتالیا، فرانسه و انگلیس نسبت به روند

پیشروی پرونده اتمی ایران، سفر نخست وزیر اسرائیل به روسیه و مذاکرات او با مقامات این کشور در مورد پرونده اتمی ایران، و همچنین سفر قریب الوقوع یک هیات بلند پایه اسرائیلی به چین، برای همراه کردن دولت این کشور جهت اعمال تحریم های تازه علیه ایران، همه بیانگر این واقعیت است که پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران، به مرحله تازه ای از تشدید بحران و چالش های جدی در مناسبات منطقه ای و بین المللی وارد شده است.

در وضعیت ایجاد شده، به رغم مناسبات تجاری گسترده چین با جمهوری اسلامی و مواضع نه چندان تند و تیز روسیه علیه پرونده اتمی ایران، صدور قطعنامه چهارم تحریم علیه جمهوری اسلامی، یکی از محتمل ترین پیامدهای گزارش اخیر مدیر کل جدید آژانس انرژی اتمی در مورد پرونده هسته ای ایران است. چرا که گزارش امانو، مبنی بر اینکه جمهوری اسلامی ایران ممکن است در حال ساخت کلاهک هسته ای برای نصب بر روی موشک های بالستیک باشد، این احتمال را تقویت می کند که دولت چین را نیز به اجماع جهانی و همراهی برای صدور چهارمین قطعنامه تحریم علیه ایران ترغیب خواهد کرد.

از طرف دیگر، در شرایط تشدید بحران کنونی و اجماع جهانی بوجود آمده علیه پرونده هسته ای ایران، علاوه بر صدور قطعنامه های تحریم از طرف اتحادیه اروپا و شورای امنیت، وقوع چالش های جدید و اقدامات غیر قابل پیش بینی شده از طرف امریکا و اسرائیل علیه تاسیسات هسته ای جمهوری اسلامی هم، می تواند یکی دیگر از پیامدهای احتمالی گزارش تازه آژانس انرژی اتمی در مورد روند پرونده هسته ای ایران باشد.

گزارش آژانس انرژی اتمی، علاوه بر اینکه تضادهای میان نظام حاکم بر ایران و کشورهای موسوم به پنج بعلاوه یک را شدت بخشیده است، روی منطقه و کشورهای حوزه خلیج فارس نیز تاثیر ویژه ای گذاشته و این کشورها را هم به واکنش واداشته است.

تعدادی از کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله عربستان، قطر و کویت، نه تنها از روند غیرقابل کنترل پرونده اتمی ایران، ابراز نگرانی شدید کرده اند، بلکه با اتخاذ مواضع جدید، عملاً علیه پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران موضع نسبتاً تند هم گرفته اند.

اعلام آمادگی عربستان سعودی برای اعمال فشار بیشتر بر ایران و پیشنهاد این کشور به چین جهت تامین نفت مورد نیازش، آنهم با قیمتی ارزان تر از ایران، نخستین پیامد گزارش آژانس و رایزنی های هیلاری کلینتون با کشورهای حوزه خلیج فارس علیه جمهوری اسلامی بوده است.

مقامات عربستان سعودی، علاوه بر پیشنهاد

## انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی (۵)

### انقلاب اجتماعی پرولتری

انقلاب اجتماعی، انقلابی مداوم است در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، برای دگرگونی بنیادی کلیت مناسبات اجتماعی جامعه سرمایه‌داری و استقرار جامعه نوین کمونیستی. لذا سه لحظه، یا سه جنبه به هم پیوسته این انقلاب را انقلاب سیاسی، انقلاب اقتصادی و انقلاب فرهنگی تشکیل می‌دهند. تنها با دگرگونی کلیت مناسبات اجتماعی است که انقلاب اجتماعی به هدف خود، الغای طبقات، دست خواهد یافت. آنچه که در پیروزی انقلاب اجتماعی نقش تعیین‌کننده دارد، الغای مناسبات تولید بورژوازی است. اما هر تغییر در این مناسبات و الغای آن‌ها، فقط می‌تواند از طریق تغییر در مناسبات طبقات انجام بگیرد و این تغییر در مناسبات طبقات، مقدم بر هر چیز یک انقلاب سیاسی است.

از این رو نخستین لحظه و پیش شرط انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی برای سرنگونی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. پیش از این اشاره شد که شیوه تولید سرمایه‌داری در روند تکامل خود، تمام پیش شرط‌های عینی ضروری را برای گذار به شکل اجتماعی عالی‌تر فراهم کرده است و بورژوازی از مدت‌ها پیش به یک طبقه زائد تاریخ تبدیل شده است. اما طبقه حاکم سرمایه‌دار، مثل هر طبقه استثمارگر و زائد دیگر در طول تاریخ، هرگز حاضر نیست، داوطلبانه به کنار برود و جای خود را به طبقه بالنده و مترقی که رسالتی تاریخی بر عهده دارد، بسپارد. بلکه تمام روبنای سیاسی را که حافظ سلطه این طبقه است به خدمت گرفته، از تمام ابزارهای مادی و معنوی سرکوب و تحمیق برای حفظ قدرت خود استفاده می‌کند و با تمام قوا مقاومت می‌نماید تا مانع از به قدرت رسیدن طبقه کارگر و تغییر در مناسبات طبقاتی گردد. بنابراین طبقه کارگر به هیچ طریق دیگری نمی‌تواند این دگرگونی در مناسبات طبقاتی را ایجاد کند، مگر آنکه با قهر و جبر انقلابی، طبقه سرمایه‌دار را از اریکه قدرت به زیر بکشد، تمام روبنای سیاسی - حقوقی موجود را دگرگون سازد و قدرت سیاسی را به دست بگیرد. درست همان کاری که بورژوازی از طریق انقلاب‌های سیاسی قرن‌های ۱۸ و ۱۹ با اشرافیت فئودال کرد. این یک قانون عام انقلابات پرولتری است که "سرنگونی قهرآمیز بورژوازی شالوده فرمانروایی پرولتاریا را پی می‌افکند."<sup>۱</sup>

"تنها در نظامی که دیگر، طبقات و تضادهای طبقاتی در آن وجود نداشته باشد، تحولات اجتماعی دیگر انقلاب سیاسی نخواهد بود. تا وقتی که آن زمان فرا برسد، در آستانه هر تجدید سازماندهی کل جامعه، کلام نهایی علم الاجتماع همواره چنین خواهد بود (مبارزه یا مرگ، نبردی خونین یا نیستی، مسئله به این صورت سرسختانه مطرح می‌باشد - جرج ساندرز)<sup>۲</sup>"

با این انقلاب سیاسی که اهرم اصلی دگرگونی‌های اجتماعی است، طبقه کارگر که قدرت سیاسی را به دست می‌آورد و به طبقه حاکم تبدیل می‌گردد، در جایگاه و موقعیتی قرار می‌گیرد که بتواند وظایف طبقاتی و تاریخی خود را انجام دهد و انقلاب اجتماعی را به فرجام پیروزمندش برساند.

اما قرار نیست که انقلاب اجتماعی نوین، یک طبقه جدید را به طبقه حاکم تبدیل کند و سلطه طبقاتی جدیدی را جایگزین سلطه طبقاتی پیشین سازد، بلکه می‌خواهد با برانداختن مناسبات سرمایه‌داری و تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه، به طبقات و جامعه طبقاتی و بالنتیجه قدرت سیاسی، دولت و دیکتاتوری که اجزای لاینفک جامعه طبقاتی و سلطه طبقاتی‌اند پایان دهد و جامعه‌ای بدون طبقات، بدون استثمار و ستم، متشکل از انسان‌های آزاد و برابر را به جای جامعه طبقاتی کنونی بنشاند. دقیقاً مسئله به همین شکل است:

"شرط رهایی طبقه کارگر، الغای طبقات است، همان گونه که شرط رهایی رسته‌ی سوم، یعنی نظم بورژوازی، الغای تمام نظامات و رسته‌ها بود. طبقه کارگر در سیر تکاملی خود، جامعه‌ای را جایگزین جامعه مدنی کهنه خواهد ساخت که فاقد طبقات و تضادهای آن خواهد بود. دیگر، قدرت سیاسی، به معنای اخص کلمه وجود نخواهد داشت، چرا که قدرت سیاسی، آشکارا مظهر رسمی تضاد اثنی‌ناپذیر در جامعه مدنی است. در ضمن، تضاد اثنی‌ناپذیر میان پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر است.

مبارزه‌ای که عالی‌ترین تجلی آن یک انقلاب تام و تمام است."<sup>۳</sup>

تقابل مارکسیسم و آنارشیزم در همین جاست. از نظر آنارشیزم، نقطه آغاز و پایان انقلاب اجتماعی بر یکدیگر منطبق‌اند. لذا در همان لحظه وقوع انقلاب اجتماعی، سلطه سیاسی، دولت و دیکتاتوری ناپدید می‌گردند و دقیق‌تر ملغا می‌شوند. اما قدرت سیاسی نمی‌تواند ملغا گردد، مگر آن که طبقات و تضادهای طبقاتی برافتند. این نیز نمی‌تواند به دست آید مگر با تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه. این نیز یک شبهه از آسمان نازل نخواهد شد. وظیفه انجام آن بر عهده طبقه‌ای است که می‌باید مناسبات تولید بورژوازی را براندازد و مناسبات نوین سوسیالیستی را آگاهانه جایگزین آن سازد. اما انجام همین اقدام فی‌نفسه به این معناست که طبقات و قدرت سیاسی در حال زوال و محو شدن‌اند. در واقعیت، از همان لحظه‌ای که طبقه کارگر، قدرت حاکم بورژوازی را سرنگون می‌کند، روند پایان بخشیدن به قدرت سیاسی آغاز می‌گردد و اتوریته سیاسی (دیکتاتوری) و دولت سیاسی رو به زوال می‌گذارند. اما چگونه؟

### زوال دولت و دیکتاتوری

مارکس در نامه ۵ مارس ۱۸۵۲ به ویده مایر نوشت: "آن چه که من انجام دادم و جدید بود، اثباتی بود بر این که

۱- وجود طبقات صرفاً با مراحل تاریخی خاصی در تکامل تولید مرتبط است. ۲- مبارزه طبقاتی الزاماً به دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد. ۳- این دیکتاتوری خودش فقط یک گذار به الغای تمام طبقات و جامعه بی‌طبقه است."

اما پیش از آن که ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و روند زوال و نابودی آن را به همراه دولت دنبال کنیم، باید ببینیم که اصلاً دیکتاتوری یعنی چه؟ چون نه فقط نظریه‌پردازان بورژوازی یک درک و برداشت عامیانه و تحریف شده از دیکتاتوری ارائه می‌دهند، بلکه گاه همین برداشت تحریف شده از سوی گروه‌هایی که خود را مارکسیست نیز می‌نامند، ارائه می‌شود.

این واقعیتی است بر همدگان روشن که انسان‌ها در هر شکل اجتماعی که وجود داشته باشد، باید وجود انسان خود را حفظ کنند و این ممکن نیست، مگر از طریق تولید. اما انسان‌ها نمی‌توانند بالانفراد تولید کنند و نیازهای معیشتی خود را برآورده سازند. حتا در شرایطی که انسان‌ها تازه از عالم حیوانی جدا شده بودند، ناگزیر برای تأمین نیازهای معیشتی خود به همکاری نیاز داشتند. این همکاری ضرورتاً نیازمند اتوریته‌ای بود که بر تولید و توزیع محصولات ناظر باشد. این اتوریته، هر شکلی که به خود گرفته باشد، در جامعه‌ای که بر مالکیت اشتراکی مبتنی بود، اراده جمعی اعضای کمون تولیدکننده بود. در جامعه‌ای که اعضای آن جمعیاً تصمیم می‌گیرند و تصمیم‌شان را به مرحله اجرا درمی‌آورند، اتوریته‌ای که در شکل یک نهاد معین، ناظر بر تولید و توزیع است، جنبه تحمیلی، قهری و جبری ندارد و نتیجتاً نیاز به دستگاه قهر و سرکوب، برای تحمیل اراده نیست. از همین رو، اتوریته‌ای که در این جا وجود داشت، نمی‌توانست خصلت سیاسی داشته باشد. لذا از دیکتاتوری و دمکراسی در این شکل اجتماعی نمی‌توان سخنی به میان آورد. اما جامعه اشتراکی نخستین با پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات فرو می‌پاشد. جامعه طبقاتی پدید می‌آید که دیگر وسایل تولید در تملک اشتراکی نیست، بلکه در تملک افراد خصوصی است. رابطه‌ی مالکیت که تعیین‌کننده رابطه تولید و توزیع است، تغییر کرده است. با این وجود، آن چه که همچنان پابرجاست نیاز جامعه به تولید و توزیع است که اکنون باید تحت شرایط دیگر، توسط طبقه حاکم با سازماندهی کار اجتماعی نوین، به نفع این طبقه و به زبان طبقه یا طبقات فرودست و تحت ستم انجام بگیرد.

در این جا دیگر اتوریته‌ای که برخاسته از اراده جمع باشد وجود ندارد. اراده منقسم شده است. گروهی از اعضای جامعه، یک طبقه، می‌خواهد تولید و توزیع و سازماندهی کار اجتماعی را به حسب منافع خودش پیش برد، اما گروهی دیگر از اعضای جامعه که نفعی در آن ندارد در برابر این خواست





طبقه حاکم، دیکتاتوری طبقه بورژوا، در کامل‌ترین و پیچیده‌ترین شکل‌اش پدید می‌آید. سازمان‌دهی نیروهای مسلح جدا از مردم به اضافه دادگاه‌ها، پلیس، زندان، دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی هیچ‌گاه در طول تاریخ هم‌چون در دولت بورژوازی از چنین ابعادی برخوردار نبوده است. وظایف بسیار گسترده‌ای که بورژوازی بر عهده دارد، به یک ارتش بزرگ از حقوق‌بگیران بورژوازی شکل داده است که کارشان سازمان‌دهی استثمار و پیشبرد وظایف متعدد بورژوازی در سطوح مختلف است. هیچ‌گاه یک چنین بوروکراسی عریض و طویلی در طی تاریخ وجود نداشته است. آنچه که این ماشین عظیم دولتی را به نیاز اجتناب‌ناپذیر جامعه سرمایه‌داری تبدیل کرده است، همانا تحمیل اراده سیاسی طبقه سرمایه‌دار برای به تبعیت واداشتن طبقه کارگر و در هم شکستن مبارزه این طبقه بوده است. این دیکتاتوری طبقه سرمایه‌دار، در مراحل مختلف پیدایش و تکامل آن و در کشورهای مختلف، در دوره‌های مختلف، اشکال متفاوتی به خود گرفته است. در مراحل اولیه تسلط بورژوازی در سطح جهانی، شکلی کاملاً استبدادی و عریان به خود می‌گیرد. تا مدت‌ها، آزادی و برابری در عرصه سیاسی فقط مختص بورژوازی و طبقات دارا بود. تازه پس از گذشت سال‌ها از انقلابات بورژوازی بود که زیر فشار مبارزه کارگران، برابری حقوق برای مردان، آزادی تشکل و غیره پذیرفته شد. این برابری برای زنان حتا در برخی از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری تا نیمه دوی قرن بیستم به تعویق افتاد.

اکنون ظاهراً عموم مردم در یک نظام پارلمانی از برابری حقوق، حق رأی، آزادی‌های سیاسی و تشکل‌های طبقاتی برخوردارند، اما بدون این که کمترین خللی در تحمیل اراده سیاسی طبقه حاکم و دستگاه زور و تحمیل اراده و بالنتیجه حاکمیت و فرمانروایی سیاسی بورژوازی صورت گرفته باشد. در این‌جا، دیکتاتوری شکل ظریف‌تر و پوشیده‌تری به خود گرفته است، بدون این که لزومی به سلب آزادی‌های سیاسی و حقوقی مدنی و فردی افراد جامعه باشد، بدون آن که لازم باشد دستگاه قهر مادی به شکل عریان و مستقیم آن به کار افتد. تجربه و تاریخ نیز به وضوح نشان داده است که این شکل پوشیده اعمال دیکتاتوری فقط در دوره‌های آرامش وجود دارد. در دوران بحران‌ها حتا در دمکراتیک‌ترین نظام‌های سیاسی سرمایه‌داری این دیکتاتوری شکلی عریان و گاه بی‌نهایت وحشیانه و سرکوب‌گر از نمونه فاشیسم به خود می‌گیرد.

نظام سرمایه‌داری در دمکراتیک‌ترین شکل‌اش، مبارزه طبقاتی را در محدوده‌های نظم موجود می‌پذیرد. این البته خود محصول سال‌ها مبارزه طبقاتی کارگران است. کارگران آزادند اتحادیه تشکیل دهند و با سرمایه‌داران و دولت، در چارچوب نظم موجود برای بهبود شرایط کار و زندگی خود مبارزه کنند. کارگران آزادند، حزب سیاسی خود را تشکیل دهند و در چارچوب قوانینی که بیان‌گر اراده طبقه حاکم اند، مبارزه سیاسی کنند، نمایندگان را به پارلمان‌های بورژوازی بفرستند، اما مبارزه طبقاتی نباید از محدوده‌های نظم سرمایه‌داری فراتر رود. همین که این مبارزه کمی از محدوده‌های نظم موجود فراتر رود، آن‌گاه دیکتاتوری در شکل عریان، مستقیم و علنی خود ظاهر می‌گردد و ابزارهای مادی تحمیل اراده طبقه حاکم، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها و زندان‌ها مستقیماً با کارگران روبرو می‌شوند. در سراسر دوران حیات سرمایه‌داری هزاران نمونه آن را می‌توان سراغ گرفت که گاه به کشتار و قتل عام وحشیانه کارگران انجامیده است.

بنابراین بر خلاف ادعای بورژوازی مبنی بر این که در هر کجا که آزادی و پارلمان وجود داشته باشد، دمکراسی وجود دارد و نه دیکتاتوری، تحمیل اراده سیاسی طبقه سرمایه‌دار، هر شکلی که به خود بگیرد، در این واقعیت تغییری پدید نمی‌آورد که این تحمیل اراده، دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی است و طبقه کارگر نمی‌تواند خود را از چنگال اسارت‌بار نظام سرمایه‌داری نجات دهد، مگر آن که این دیکتاتوری و دستگاه تحمیل جبری و قهری آن، دولت را در هم بشکند و خود را به طبقه فرمانروا و حاکم تبدیل کند.

این که در جریان انقلاب سیاسی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی، دستگاه دولت بورژوازی باید در هم شکسته شود و به دور ریخته شود، البته صرفاً به خاطر در هم شکستن دستگاه اقتدار و فرمانروایی سیاسی بورژوازی نیست، مسئله مهم‌تر این است که در جریان انقلاب اجتماعی، دولت که در هر حال ابزار ستم طبقاتی است باید از میان برود. از این رو، دولتی که بنیادش بر نیروی مسلح جدا از مردم و بوروکراسی ممتاز و مافوق

ایستاده و با آن مخالف‌اند. نخستین شکل جامعه طبقاتی برده‌داری است. برده هیچ‌گاه حاضر نبود به میل و اراده خود در سازماندهی اجتماعی کار مبتنی بر برده‌داری مشارکت کند. برده‌دار نیز نمی‌توانست بدون اتوریت، برده را به کار و تبعیت وادارد. لذا باید اراده خود را بر طبقه تولیدکننده جبراً و قهراً تحمیل می‌کرد تا برده را به تبعیت وادارد. در این جا ضرورتاً به ابزار قهری، به دستگاهی که ضامن تحمیل اتوریت طبقه برده‌دار برای واداشتن بردگان به تبعیت می‌باشد، یعنی دولت نیاز است. اتوریت‌ای که بر تحمیل جبری اراده یک طبقه برای واداشتن طبقه یا طبقات تحت ستم و استثمار به تبعیت مبتنی است، دیکتاتوری سیاسی است و دستگاه قهر و جبری که برای اجرای این تحمیل اراده ضروریست، دولت نام دارد. در این جاست که تحمیل اراده سیاسی، تجسم مادی و عینی خود را در دولت می‌یابد. بنابراین دولت هر شکلی که به خود بگیرد و در هر دوره‌ای از تاریخ بشریت باشد، جز یک نهاد طبقاتی چیز دیگری نیست. از این رو چیزی به نام دولت سوسیالیستی که گاه از زبان برخی سازمان‌های سیاسی می‌توان شنید، هیچ‌گاه نمی‌تواند وجود داشته باشد. نمونه آن هم در ایران سازمان‌های حکمتیست اند که می‌گویند خواهان استقرار یک جمهوری سوسیالیستی در ایران هستند. اما این را هرکس می‌داند که جمهوری شکلی از دولت است. دولت می‌تواند دولت برده داران، دولت اشراف فئودال، دولت بورژوازی، دولت کارگری باشد و اشکال مختلفی هم به خود بگیرد، اما دولت هرگز نمی‌تواند ولو در شکل جمهوری آن سوسیالیستی باشد. در دولت ذره‌ای هم سوسیالیسم وجود ندارد. سوسیالیسم نفی دولت است. طبقه کارگر هم که به ناگزیر در دوره‌ای به دولت نیاز دارد، به آن شکلی می‌دهد که زوال یابد و محو شود. بنابراین دولت سوسیالیستی یا جمهوری سوسیالیستی حرف بی‌ربطی است. به همان اندازه بی‌ربط و مضحک که اخیراً بدیلی هم به نام جمهوری انسان برای آن اختراع کرده‌اند. از این مقوله بگذریم.

پس روشن است که دیکتاتوری و دولت رابطه لاینفکی با تولید و توزیع و سازماندهی کار اجتماعی در اشکال معین اجتماعی در تاریخ بشریت دارند یعنی مختص تمام دورانی در تاریخ بشریت اند که جامعه به طبقات تقسیم شده، تضاد و مبارزه طبقاتی وجود دارد. استثنایی وجود نداشته و نخواهد داشت. مادام که طبقه‌ای وجود دارد، هر طبقه‌ای که سازماندهی تولید و توزیع را بر عهده دارد، الزاماً می‌باید اراده خود را در شکلی تحمیلی از طریق دستگاه دولت اعمال کند. هنگامی اتوریت سیاسی و همراه با آن دولت سیاسی از میان خواهد رفت که دیگر طبقه‌ای وجود نداشته باشد و مبارزه طبقاتی و اختلافات طبقاتی محو شده باشند. اما از این واقعیت که در هر کجا که طبقات و مبارزه سیاسی وجود داشته باشد، دیکتاتوری و دولت وجود خواهد داشت، این نتیجه به دست نمی‌آید که تحمیل اراده طبقاتی برای به تبعیت واداشتن، همواره یک شکل واحد به خود می‌گیرد. بالعکس از همان آغاز، در کشورها و مناطق مختلف، و نیز در دوره‌های تاریخی مبتنی بر شیوه‌های تولید متفاوت، اشکال مختلفی به خود گرفته است. در یونان و روم باستان، وجود طبقات آزاد در میان دو طبقه اصلی جامعه و توافقی که در مبارزه این طبقات وجود داشت، تحمیل دیکتاتوری طبقه حاکم در شکل معینی صورت می‌گرفت که وجود نهادهای دمکراتیک یکی از مختصات آن بود. و حال آن که در شرق به علت نقش منحصر به فردی که دولت در سازماندهی تولید و توزیع بر عهده داشت، اعمال اراده طبقه حاکم شکلی کاملاً استبدادی به خود می‌گرفت. با وجود این تفاوت، اما تحمیل اراده در هر دو مورد، از طریق دستگاهی که نام دولت انجام می‌گرفت که دو رکن اساسی آن را نیروهای مسلح جدا از مردم و مأموران دولتی ممتاز و مافوق مردم تشکیل می‌دادند. یکی وظیفه سرکوب مستقیم را بر عهده دارد و دیگری سازماندهی استثمار و رتق و فتق امور روزمره طبقه حاکم. هر چه جامعه پیچیده‌تر می‌شود و وظایفی که بر عهده طبقه حاکم قرار می‌گیرد، گسترده‌تر، دستگاه تحمیل اراده سیاسی طبقه حاکم، رشد می‌کند و شکلی پیچیده‌تر به خود می‌گیرد، تا این که در دوران تسلط بورژوازی به کمال خود می‌رسد. به رغم این که در نظام سرمایه‌داری دیگر کسی کارگر را به ضرب شلاق به کار مجبور نمی‌کند، بلکه اضطراب اقتصادی و ترس از مرگ و گرسنگی، او را وادار به فروش نیروی کار و تولید در خدمت طبقه سرمایه‌دار می‌نماید، اما از آن جایی که دقیقاً در این نظام است که مبارزه طبقاتی به آشکارترین و حادثترین شکل خود بروز می‌کند، دولت به عنوان دستگاه جبری تحمیل اراده



دگرگونی های انقلابی چیزی متمایز از نخستین فاز (مرحله) جامعه کمونیستی است، منتها هر کدام تعبیر و تفسیر خودشان را برای آن قائل اند. گروه های تروتسکیست که عملاً این دوره گذار را به یک فاز جدید مقدم بر فاز نخستین جامعه کمونیستی تبدیل کرده اند، به لحاظ محتوای اقتصادی این دوره را با "اشکال مالکیت غیر سرمایه داری" و "روابط بنیادی غیر سرمایه داری" مشخص می سازند. اما اشکال مالکیت و روابط بنیادی غیر سرمایه داری یک ابداع بی معناست که نه تنها تناقض دوران گذار ماقبل سوسیالیسم شان را حل نمی کند، بلکه از بیخ و بن نظرات مارکس را زیر سؤال می برد. چرا که مناسبات تولید چیزی جز این نمی تواند باشد که یا سرمایه داری است و یا سوسیالیستی. حتا اگر طبقه کارگر قدرت را به دست گرفته باشد و وسایل تولید را به تملک دولت درآورده باشد، اما هنوز سازماندهی و مدیریت کارگری تولید جایگزین شیوه سازماندهی و مدیریت بورژوازی نشده باشد و مناسبات کالایی - پولی برنیافتاده باشد، آن چه که وجود دارد، مناسبات تولید بورژوازی است. در هر حال محال است که چیزی سوا مالکیت و مناسبات تولید بورژوازی یا سوسیالیستی وجود داشته باشد. اکنون نیز آنارکوسندیکالیست های موسوم به گرایش لغو کار مزدی که بر سر این دوره دگرگونی های انقلابی، مسئله دوران گذار سیاسی و دیکتاتوری پرولتاری و درک و برداشت شان از هدف انقلاب اجتماعی یک سره دچار تناقض شده اند، با یک اصلاحیه بر مارکس و یک نقد بر لنین وارد شده اند.

از آن جایی که به نظر آن ها با الغای کار مزدی در دوره ماقبل سوسیالیسم که از دیدگاه آن ها دوره گذار است، طبقات ملغاً شده اند و هدف انقلاب اجتماعی تحقق یافته است و از آن جایی که به باور آن ها فاز نخستین جامعه کمونیستی از آن رو زمانی ضروری بود که نیروهای مولد در سطح پایینی قرار داشتند و اکنون با رشد نیروهای مولد، این ضرورت از میان رفته است، باید این نظر مارکس مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گیرد. البته این نظر خود را هنوز قرار است در جای خود مطرح کند. اما در مورد لنین، چون تصورشان این است که انقلاب اجتماعی پیش از فاز نخستین جامعه کمونیستی به هدف خود دست می یابد، ادعا می کنند که لنین مارکس را نفهمیده است و از همین روست که از بقای دیکتاتوری پرولتاریا و دولت در فاز نخستین جامعه کمونیستی بحث می کند. آنارکوسندیکالیست، نخست در توضیح خود پیرامون نظر مارکس در مورد دولت می نویسد: "به نظر مارکس، این دولت صرفاً رو بنای گذار جامعه سرمایه داری به کمونیسم و وسیله صرف برای برپایی جامعه کمونیستی است که در آن نه تنها دولت کارگری بلکه هیچ گونه دولتی وجود ندارد. مارکس این جامعه بدون دولت را به دو مرحله پایینی و بالایی (یا اول و دوم) تقسیم می کند." اولاً، ما از بیخ و بن منکر می شویم که مارکس در جایی گفته باشد این جامعه بدون دولت به دو مرحله پایینی و بالایی تقسیم می شود. آن چه که مارکس همواره گفته است این بود که با تحقق هدف انقلاب اجتماعی، یعنی الغای طبقات، دولت ناپدید می گردد. این را هم می دانیم که مارکس به هنگام بحث از فاز نخستین جامعه کمونیستی هنوز از جامعه ای صحبت می کند که در آن افق محدود حقوق بورژوائی وجود دارد، نابرابری در توزیع محصولات مورد مصرف وجود دارد، تضاد کار فکری و یدی وجود دارد، تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم کار از میان نرفته و هنوز کار به نیاز نخستین زندگی تبدیل نشده است. آنارکوسندیکالیست، اما نظر و برداشت خود را به عنوان نظر مارکس جا میزند.

ثانیاً، آنارکوسندیکالیست می گوید "که این دولت، صرفاً رو بنای گذار جامعه سرمایه داری به کمونیسم است." اما محتوای اقتصادی این دوران گذار، شالوده اقتصادی که این رو بنا بر پایه آن قرار گرفته است، چیست؟ آنارکوسندیکالیست توضیحی ندارد. فقط می توان این طور استنباط کرد که این رو بنا یا بر روی هوا ایستاده است، یا به این شکل مسئله را فهمید که پیش از آن که جامعه کمونیستی پدید آید، تجدید سازماندهی سوسیالیستی در دورانی به نام گذار انجام گرفته است، کار مزدی ملغاً شده است، طبقات در کل محو شده اند، دولت و دیکتاتوری ناپدید شده اند، انقلاب اجتماعی به هدف خود رسیده است و پس از این مقدمات است که وارد "مرحله پایینی و بالایی" می شویم. در این صورت، اصلاً تمام فلسفه تقسیم بندی مارکس به فاز اول و دوم جامعه کمونیستی بی معنا خواهد بود. و لابد باید به آنارکوسندیکالیست حق داد که اصلاً فاز نخستین را مورد سؤال قرار دهد و بگوید: "این که آیا اکنون و در دنیای کنونی و با رشد غیر قابل تصور نیروهای مولده باز هم طی مرحله پایینی جامعه کمونیستی ضروری است یا نه، مسئله دیگری است که جای بحث آن در این جا نیست." باید منتظر باشیم که در آینده بحث آن را در جای خود بشنویم. اما عجالتاً بنیم نقد آنارکوسندیکالیست به لنین چیست؟ وی می گوید: "هدف من صرفاً توضیح نظریه مارکس و مغایرت نظریه لنین با آن است." این مغایرت در کجاست؟ گویا در این جاست که "از نظر

مردم قرار گرفته است، نمی تواند با وظایف پرولتاریا در انقلاب اجتماعی هم خوانی داشته باشد، بلکه باید به جای آن دستگاهی قرار گیرد که دیگر دولت به معنای اخص کلمه نباشد. دولتی که در حال زوال و مرگ تدریجی باشد. این همان دولتی است که کمون پاریس و دولت شورایی کارگران روسیه نمونه های آن بودند.

### دیکتاتوری پرولتاریا و دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم

با وجود این که دولت پرولتری، دیگر به معنای خاص کلمه، دولتی نیست که پیش از این در جوامع طبقاتی وجود داشت، بلکه دولتی در حال زوال و نابودی است، اما در همین شکل نیز ابزاری برای تحمیل اراده و فرمانروایی سیاسی طبقه کارگر است. بنابراین مادام که هنوز دولت وجود دارد، به این معناست که یک اتوریته سیاسی، یک اراده جبری متکی به دستگاه قهری یعنی دولت، برای واداشتن دشمنان طبقاتی به تبعیت، برای تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه و برای محو و نابودی طبقات وجود دارد. این همان دیکتاتوری پرولتاریاست که ضرورت اش صرفاً برخاسته از این واقعیت است که هنوز طبقات، اختلافات طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد و به همان میزان که طبقات از میان می روند و محو می گردند، دیکتاتوری پرولتاریا و همراه با آن دولت، نیز ضرورت وجودی خود را از دست می دهند، زوال می یابد و محو می شوند. از همین روست که انگلس می نویسد: "تمام سوسیالیست ها متفق القولند که دولت سیاسی و همراه با آن، اتوریته سیاسی در نتیجه انقلاب اجتماعی آینده ناپدید می شوند، یعنی کارکردهای عمومی، خصلت سیاسی شان را از دست می دهند و به کارکردهای اداری ساده نظارت بر منافع حقیقی جامعه تبدیل می گردند." ۴

بنابراین، اگر چه هنوز از دیکتاتوری صحبت می شود و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا، اما دیکتاتوری پرولتاریا به کلی از دیکتاتوری طبقات استنمارگر و ستمگر از جمله دیکتاتوری بورژوازی متمایز است. در طول تاریخ جوامع طبقاتی، همواره اقلیتی استنمارگر و ستمگر، دیکتاتوری خود را بر اکثریت عظیم جامعه اعمال کرده اند، دیکتاتوری پرولتاریا، اما تحمیل اراده و سلطه سیاسی اکثریت بسیار بزرگ جامعه بر اقلیتی کوچک است. تمایز دیگر در این است که اعمال اقتدار سیاسی و تحمیل اراده از سوی طبقات استنمارگر بر نیروهای مسلح حرفه ای حدا از مردم، بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم، تحمیل و ناآگاهی توده ها، یعنی ابزارهایی مبتنیست که دست توده مردم به کلی از اداره امور کشور کوتاه است و نقشی در تعیین سرنوشت خود ندارند، از این رو دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی به دمکراسی مختص استنمارگران می انجامد. در حالی که پرولتاریا فقط می تواند با در هم شکستن دستگاه دولت بورژوازی و شالوده آن، نیروهای مسلح حرفه ای جدا از مردم و بوروکراسی و با تکیه بر توده های مسلح، اعمال حاکمیت مستقیم از طریق ارگان هایی از نمونه شوراهای، دخالت هر چه وسیع تر و همه جانبه تر توده های زحمتکش در اداره امور کشور و آگاهی روزافزون توده ها، اتوریته سیاسی خود را اعمال نماید. بنابراین دیکتاتوری پرولتاریا، به کامل ترین و وسیع ترین دمکراسی می انجامد. و سرانجام مهم ترین تفاوت در این است که دیکتاتوری طبقات استنمارگر، برای انقیاد و اسارت توده های تحت ستم، برای حراست از جامعه طبقاتی، همواره باید خود را حفظ کند، در حالی که دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری در حال زوال و نابودی است. به همان میزان که طبقات از میان می روند و محو می شوند زوال می یابد و نابود می شود. چون وقتی که دیگر طبقه ای وجود ندارد، اختلافات طبقاتی از میان می روند و محو می شوند، دیگر هر گونه اعمال اتوریته سیاسی و تحمیل اراده، دلیل وجودی خود را از دست داده است.

اکنون باید وارد مبحثی شویم که مورد اختلاف و نزاع سازمان ما با برخی گروه های سیاسی است که خود را مارکسیست می نامند، اما درک و برداشت ویژه خودشان را از ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا، وظایف آن و دوره ای که وجود آن ضروریست، ارائه می دهند.

مارکس در نقد برنامه گوتا می نویسد: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران دگرگونی انقلابی یکی به دیگری قرار دارد. در انطباق با این، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که در آن، دولت چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد." ۵

برخی سازمان های سیاسی که گویا درک شان از دیکتاتوری پرولتاریا و وظایف آن، فراتر از سرکوب مقاومت استنمارگران نیست و وظیفه ای برای آن به عنوان وسیله تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه در کل و محو و الغای طبقات قائل نیستند، از این بحث مارکس چنین نتیجه می گیرند که دوره

پرولتاریا ناپدید شده است. اما از همین جمله مارکس کاملاً روشن است که وقتی وی می‌گوید: "میان جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی دوران دگرگونی انقلابی یکی به دیگری قرار دارد." او از یک جامعه کمونیستی صحبت می‌کند که هدف انقلاب اجتماعی در درون آن در حال تحقق یافتن است و نه دوران گذاری که معلوم نیست متعلق به چه جامعه‌ای است و در کجای تاریخ قرار گرفته است.

آنارکوسندیکالیست که چیزی از نظرات مارکس سر در نمی‌آورد، یک کمونیسم کامل و شسته و رفته را تا جایی که حتی تمام افکار و عقاید انسان‌ها در آن دگرگون شده است، مقدم بر آن که جامعه کمونیستی فرا رسد، در دوره گذار انقلابی اختراعی اش آماده کرده است، لذا وقتی به فاز اول جامعه کمونیستی می‌رسد، می‌بیند که انقلاب اجتماعی از مدت‌ها پیش به هدف خود رسیده بود، اما لنین هنوز از ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و دولت در فاز نخستین صحبت می‌کند و محو آن‌ها را معادل ورود به فاز دوم می‌داند. بنا بر این نتیجه می‌گیرد که لنین مارکس را نفهمیده است که از دیکتاتوری پرولتاریا در فاز نخست حرف می‌زند و از بر جای ماندن دولت. آنارکوسندیکالیست با خود می‌گوید، در حالی که هدف انقلاب اجتماعی، الغای طبقات، پیش از فاز نخستین جامعه کمونیستی به دست آمده است، این بحث مارکس پیرامون فاز اول و دوم، و صحبت از بر جای ماندن نشانه‌های مادرزادی جامعه کهن از هر لحاظ، به چه درد می‌خورد، او با خود می‌گوید وقتی که پیش از فرا رسیدن فاز نخستین جامعه کمونیستی، افق محدود حقوق بورژوازی هم پیشاپیش بر افتاده، نابرابری به هر شکل ناپود شده است، مشکل تبعیت انسان از تقسیم اسارت بار کار هم از میان رفته، تضاد کار فکری و یدی حل شده، کار نیز به نیاز نخستین زندگی تبدیل شده است، لابد فقط منظور مارکس عدم رشد کافی نیروهای مولد بوده است که آن هم اکنون برطرف شده است و باید با اصلاح مارکس برای همیشه بحث فزایدی را مختومه اعلام کرد.

معضل دوران گذاری مجزا از نخستین فاز جامعه کمونیستی، البته مختص آنارکوسندیکالیست‌های ایرانی نیست. آن‌ها این نظرات را از گروه‌های دیگر از نمونه تروتسکیست‌ها و حکمتیست‌ها گرفته‌اند. منتها زحمت کشیده و آن را تکامل داده و به نتیجه منطقی‌اش رسانده‌اند!

اما چیزی به نام دوران دگرگونی‌های انقلابی، مجزا از نخستین فاز جامعه کمونیستی وجود ندارد. ممکن است شرایط ویژه‌ای که یک انقلاب اجتماعی با آن رو به رو می‌گردد، یا روندی که انقلاب اجتماعی در یک کشور خاص به خود می‌گیرد، دوره‌های گذار یا انتقال ویژه‌ای را به حسب آن شرایط ایجاد کند. نمونه آن را لنین در فاصله دو انقلاب و به ویژه در اثر خود "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن" نشان داد و سازمان ما نیز یک دوره انتقالی را برای گذار به سوسیالیسم قائل است، اما این دوره‌های انتقالی به کلی متفاوت از آن چیزی است که گویا پیش از نخستین فاز جامعه کمونیستی ضرورت هر انقلاب اجتماعی است.

انقلاب اجتماعی نیازی به یک دوره دگرگونی انقلابی مجزا از فاز نخستین و ماقبل آن ندارد. طبقه کارگر، بورژوازی را قهراً سرنگون می‌کند، دستگاه دولتی بورژوازی را در هم می‌شکند، دولتی از نوع کمون و شوراها را برپا می‌دارد، دیکتاتوری خود را جایگزین دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی می‌سازد و هر گونه مقاومت بورژوازی را قهراً در هم می‌کوبد. پرولتاریایی که اکنون به طبقه حاکم تبدیل شده است، باید تجدید سازماندهی سوسیالیستی را در دستور کار قرار دهد و مناسبات تولید سرمایه‌داری را دگرگون سازد. انجام این کار به دیکتاتوری پرولتاریا نیاز دارد. اصلاً مهم‌ترین وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا سازماندهی تولید و توزیع سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرولتاریا برخلاف آن‌چه که برخی سازمان‌هایی که خود را سوسیالیست نیز می‌نامند، می‌پندارند، فقط برای سرکوب استثمارگران و در هم شکستن مقاومت آن‌ها نیست. دیکتاتوری پرولتاریا معادل قهر و سرکوب نیست، حتی عمدتاً اعمال قهر نسبت به استثمارگران نمی‌باشد. اصلی‌ترین وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا، تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه است. از همین روست که لنین همواره تأکید داشت که دیکتاتوری پرولتاریا "تنها و حتا به طور عمده اعمال قهر نسبت به استثمارگران نیست. پایه اقتصادی این اعمال قهر انقلابی و وثیقه قابلیت حیات و کامیابی آن عبارت از این است که پرولتاریا نسبت به سرمایه‌داری طراز عالی‌تری از سازمان اجتماعی کار را عرضه می‌دارد و عملی می‌سازد. کنه مطلب در این است. سرچشمه نیرو و وثیقه پیروزی ناگزیر و کامل کمونیسم در این است." ۸

روشن است که این سازماندهی لازم‌هاش اعمال اراده سیاسی یک طبقه یعنی پرولتاریاست و نه به هیچ وجه قهر و سرکوب مادی. در همین نخستین مراحل تجدید سازماندهی سوسیالیستی در فاز نخستین است که کار مزدی

مارکس، در هر دو مرحله جامعه کمونیستی هیچ گونه دولتی وجود ندارد و دولت کارگری یا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا فقط در دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم وجود دارد که بر استقرار جامعه کمونیستی مقدم است. حال آن که در نظر لنین، در مرحله پایینی (که او آن را سوسیالیسم می‌نامد) دولت همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهد."

این درست است که از نظر لنین دیکتاتوری پرولتاریا و دولت در نخستین فاز یا مرحله پایینی جامعه کمونیستی وجود دارد و در همین فاز است که تدریجاً محو می‌شوند و ناپدید می‌گردند و نه در یک دوران گذاری که گویا مقدم بر فاز نخست جامعه کمونیستی است. اما برای نشان دادن صحت و سقم نظر آنارکوسندیکالیست‌ها و تمام گرایشاتی که در واقع فاز جدیدی مقدم بر دو فاز دیگر ابداع کرده‌اند، لازم است به نظرات خود مارکس رجوع کنیم و ببینیم که او این دوران دگرگونی انقلابی میان جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی را یک دوران تاریخی مجزایی از جامعه کمونیستی می‌داند یا چیزی جز همان نخستین فاز جامعه کمونیستی یا جامعه کمونیستی که هنوز بر شالوده خود قرار نگرفته است، نیست.

مارکس در همین اثر، "نقد برنامه گوتا"، وقتی که می‌خواهد فاز نخستین جامعه کمونیستی را توضیح دهد، می‌نویسد: "در این جا ما با یک جامعه کمونیستی، نه به صورتی که بر شالوده‌های خود رشد کرده و تکامل یافته است، بل برعکس، تازه از درون یک جامعه سرمایه‌داری سر برون کرده است، رو به رو هستیم. جامعه‌ای که از هر لحاظ - از لحاظ اقتصادی، اخلاقی و ذهنی - هنوز نشانه‌های مادرزادی جامعه کهن را، یعنی جامعه‌ای را که از دل آن برون آمده است، با خود دارد." ۶ از این گفتار مارکس هیچ نتیجه دیگری نمی‌توان گرفت، جز این که جامعه‌ای که مارکس از آن سخن می‌گوید، هم اکنون در فریاد انقلاب کارگران از درون جامعه سرمایه‌داری پدیدار گشته و از همین روست که از هر جهت نشانه‌های جامعه کهنه را که از بطن آن متولد شده است، با خود حمل می‌کند. اگر قرار می‌بود که این فاز نخستین که مارکس از آن سخن می‌گوید، تازه پس از آن پدیدار گردد که انقلاب اجتماعی به باور آنارکوسندیکالیست به هدف نهایی خود یعنی الغای طبقات رسیده باشد و بالنتیجه دولت و دیکتاتوری پرولتاریا نیز ناپدید شده باشند، یعنی پس از یک دوران تاریخی تام و تمامی که تمام وظایف و هدف انقلاب اجتماعی در درون آن متحقق شده باشد، در آن صورت دیگر جامعه‌ای نخواهد بود که هم اکنون از بطن جامعه سرمایه‌داری بیرون آمده و از هر لحاظ علایم مادرزادی جامعه کهنه را با خود حمل کند. چون بر طبق نظر آنارکوسندیکالیست، علایمی باقی نمانده است. بالعکس، همین جمله مارکس به وضوح نشان می‌دهد که دوران دگرگونی انقلابی نمی‌تواند چیز دیگری جز همین فاز نخستین جامعه کمونیستی باشد که در آن دولت و دیکتاتوری پرولتاریا هنوز وجود دارند و به میزانی که این فاز پیشرفت می‌کند، اشکال خود را تغییر می‌دهند، وظایفی که در برابر آن‌ها قرار دارد، از میان می‌رود و بدین طریق زوال می‌یابند و محو می‌شوند و در همین جاست که جامعه کمونیستی بر شالوده‌های خود قرار می‌گیرد و به فاز دوم وارد می‌شود. جمله معروف مارکس در اثر دیگر وی "مبارزات طبقاتی در فرانسه" که در آن رابطه دیکتاتوری پرولتاریا را با وظایف انقلاب اجتماعی و هدف آن توضیح می‌دهد، بیان دیگری جز همین حقیقت نیست که دیدگاه لنین کاملاً منطبق با نظر مارکس است. مارکس در این اثر می‌نویسد:

"این سوسیالیسم اعلام تداوم انقلاب است. دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریاست به عنوان نقطه گذار ضروری به الغای اختلافات طبقاتی در کل، به الغای تمام مناسبات تولیدی که این اختلافات بر آن‌ها مبتنی هستند، به الغای تمام مناسبات اجتماعی که با این مناسبات تولیدی منطبق‌اند، به دگرگونی بنیادی تمام ایده‌هایی که از این مناسبات اجتماعی منتج می‌شوند." ۷

در این جا به وضوح از سوسیالیسمی صحبت می‌شود که تداوم انقلاب را اعلام می‌کند. انقلابی که دارد همه چیز را زیر و رو می‌کند و نه از دوران ماقبل سوسیالیسم. دیکتاتوری پرولتاریا جزء لاینفک و ضروری این انقلاب سوسیالیستی، با همان گذار انقلابی "نقد برنامه گوتا" است، برای چه؟ برای لغو کلیت اختلافات طبقاتی، برای الغای کلیت مناسبات تولیدی که سرمنشأ این اختلافات‌اند، برای الغای تمام مناسبات اجتماعی که با این مناسبات تولیدی انطباق دارند و برای دگرگونی بنیادی تمام افکار، عقاید و نظراتی که برخاسته از این مناسبات اجتماعی‌اند. فقط یک آنارشیت خبیالیف و بی اطلاع از نظرات مارکس می‌تواند در ذهن خود تصور کند که تمام این وظایف انقلاب اجتماعی پیش از آنکه به فاز نخستین جامعه کمونیستی برسیم، در جایی به نام دوران دگرگونی انقلابی انجام گرفته، انقلاب اجتماعی به هدف خود که الغای طبقات و محو اختلافات طبقاتی باشد، دست یافته و دیکتاتوری

### گزارش جدید آژانس بین المللی انرژی اتمی در باره ایران و پیامدهای احتمالی آن

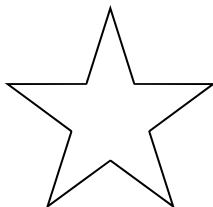
صدور نفت به چین، جهت ترغیب و کشاندن این کشور به پای تحریم های تازه علیه ایران، از نظر سیاسی نیز موضع تنندی نسبت به پرونده اتمی ایران اتخاذ کرده اند.

مقامات این کشور، در دیدار با هیلاری کلینتون وزیر خارجه امریکا، مدعی شدند که تحریم ها، کارایی آبی و کوتاه مدت علیه ایران ندارد و امریکا باید اقدامات آبی تر و کوتاه مدت تر علیه جمهوری اسلامی انجام دهد.

سفیر کویت در سازمان ملل متحد نیز، ضمن بیان اینکه وضعیت روابط میان ایران و کشورهای بزرگ در زمینه برنامه هسته ای جمهوری اسلامی به شدت نگران کننده است، گفت: اگر شورای امنیت قطعنامه ای را درباره افزایش مجازات ها علیه ایران صادر کند، کویت راهی جز پایبندی به اجرای این قطعنامه نخواهد داشت.

در وضعیت جدید، به رغم شرایط دشوار و صف آرائی های جدیدی که هم اکنون در عرصه جهانی و منطقه ای علیه رهبران جمهوری اسلامی پیش آمده است، دولت احمدی نژاد در عرصه رایزنی های سیاسی و دیپلماتیک، سفر احمدی نژاد به سوریه و ملاقات او با اسد رئیس جمهور سوریه، سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله لبنان و خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی حماس، تنها تحرک جمهوری اسلامی در سطح بین المللی و منطقه ای بوده است. دیداری که علاوه بر تلاش جهت جلوگیری از پیوستن سوریه در همراهی با اجماع جهانی علیه ایران، مسلما با هدف و استراتژی ایجاد یک درگیری جدید میان لبنان و اسرائیل هم برنامه ریزی شده است.

خلاصه کلام اینکه، گزارش جدید آمانو، دبیر کل آژانس انرژی اتمی در مورد پرونده هسته ای ایران، شرایط حاد و دشواری را علیه جمهوری اسلامی چه در عرصه جهانی و چه در سطح منطقه خاورمیانه و کشورهای حوزه خلیج فارس به وجود آورده است. مجموعه شرایط، بیانگر این واقعیت است که روند پیگیری پرونده هسته ای ایران، پس از چند سال رکود و بلا تکلیفی، وارد مرحله تازه ای از چالش های جدی میان طرفین درگیر شده است. چالش هایی که علاوه بر تحریم های شدیدتر از طرف شورای امنیت، صف آرائی و تغییر و تحولات سیاسی جدیدی را علیه جمهوری اسلامی و پرونده هسته ای آن در عرصه های مختلف جهانی و منطقه ای دامن زده است. صف آرائی هایی که بیش از گذشته به ضرر جمهوری اسلامی شکل گرفته و از جهات مختلف عرصه را بر این رژیم و رهبران آن تنگتر کرده است.



لغو می شود، با برافتادن مناسبات کالایی - پولی، نیروی کار دیگر به کالا تبدیل نمی شود، استثمار برمی افتد و همه موظف به کارند. اما با این وجود هنوز طبقات و مبارزه طبقاتی از میان نرفته است. هنوز اختلافات و تمایزات طبقاتی محو نشده است. هنوز نابرابری وجود دارد. به استثنای معدود کشورهای در سطح جهان، تا مدت ها معضل خرده تولیدکنندگان در عموم کشورهای جهان وجود دارد که باید شیوه های مناسب و نه سرکوب و قهر را برای سوق دادن آن ها به سوی تولید و مالکیت جمعی به کار گرفته شود. باید آن ها نیز به کارکن تبدیل شوند. لذا طبقات محو نشده اند و مبارزه طبقاتی ادامه دارد و دیکتاتوری پرولتاریا هنوز ضروریست. سرمایه یک نیروی بین المللیست. مبارزه طبقاتی به دایره مناسبات داخلی محدود نخواهد ماند. برای این مبارزه، نیز دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست. کار مزدی ملغا شده، استثمار برافتاده، اما نابرابری در حیطه توزیع وجود دارد، تضاد کار فکری ویدی وجود دارد، هنوز تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم کار پایان نگرفته و هنوز حق بورژوازی در محدوده های باقی مانده است. در یک کلام هنوز مناسبات تولید بورژوازی در کلیت آن ملغا نشده است. لذا دیکتاتوری پرولتاریا برای برانداختن تمام این مناسبات ضروریست.

انقلاب اجتماعی نمی تواند به هدف خود رسیده باشد، مگر آن که تمام افکار و عقاید، سنت ها و اخلاقیات برخاسته از مناسبات طبقاتی پیشین که گاه قدمت آن ها به عمر تمام جامعه طبقاتیست، از بیخ و بن دگرگون شده باشد. مادام که این دگرگونی رخ نداده باشد، دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست و جامعه کمونیستی در نخستین فاز خود قرار دارد. این همه اما بدان معنا نیست که دیکتاتوری پرولتاریا و دولت به عنوان وسیله ای که پرولتاریا از طریق آن اتوریته سیاسی خود را اعمال می کند، در تمام مراحل فاز نخستین یک شکل خواهند داشت. بلکه به همان نسبت که وظایف انقلاب اجتماعی در نخستین فاز جامعه کمونیستی انجام می گیرد، اشکال آن تغییر می کند، از وظایف سیاسی آن کاسته می شود، تا جایی که دیگر وظیفه ای برای دولت و دیکتاتوری پرولتاریا باقی نمی ماند و بدین طریق تدریجا محو و نابود می شوند و هنگامی ناپدید می گردند که جامعه کمونیستی نخستین فاز را پشت سر می گذارد. لذا فقط در فاز دوم جامعه کمونیستی، وقتی که این جامعه، تمام علان مادرزادی را که از جامعه کهن با خود حمل می کرد از دست داد، در این جاست که دیگر هیچ نیازی به اتوریته تمحیلی و دولت نخواهد بود. اتوریته سیاسی و دولت سیاسی ناپدید شده اند.

برای آثارکوسندیکالیست، اما انقلاب اجتماعی و هدف آن، الغای طبقات، در لغو کار مزدی خلاصه می شود که فقط یکی از نتایج انقلاب اجتماعیست. نتایج انقلاب اجتماعی بسیار فراتر از لغو کار مزدیست. قراری نیست که پرولتاریا فقط کار مزدی را ملغا سازد. پرولتاریا می خواهد تمام بشریت را از شر تمام عواقب نظام طبقاتی رها سازد. پرولتاریا اگر نتواند به این وظیفه خود عمل کند، نخواهد توانست حتا کار مزدی را برای همیشه ملغا سازد. (ادامه دارد)

#### پانویس ها:

- ۱ - مانیفست حزب کمونیست؛ مارکس، انگلس
- ۲ - فقر فلسفه؛ مارکس
- ۳ - فقر فلسفه؛ مارکس
- ۴ - درباره اتوریته؛ انگلس
- ۵ - نقد برنامه گوتا؛ مارکس؛ ترجمه ا. برزگر
- ۶ - نقد برنامه گوتا؛ مارکس
- ۷ - مبارزات طبقاتی در فرانسه؛ مارکس
- ۸ - ابتکار عظیم؛ لنین





## از هشت مارس ۵۷ تا امروز

زنان ایران همواره در عرصه های مختلف مبارزاتی به ویژه در دوران دیکتاتوریهای رژیم شاه و جمهوری اسلامی نقش بسیار چشمگیری داشته اند. زنان مبارز و روشنفکر در دوران رژیم پهلوی با گسستن از قید و بندهای سنتی و فرهنگی و خانوادگی آن دوران با روی آوری به مبارزه انقلابی و با فعالیت در سازمانهای سیاسی و حتا مبارزه مسلحانه، دلیرانه با رژیم دیکتاتوری شاه و مزدوران امنیتی آن در ساواک جنگیدند و نقطه عطفی را در جایگاه اجتماعی زنان گشودند. زنان مبارز و توانمندی که با آگاهیهای سیاسی و طبقاتی، اولویت مبارزه را علیه دیکتاتوری شاه می دیدند و علیرغم همه تلاشها و مبارزات و جانفشانیهای زنان در آن دوران و به ویژه مبارزات نیروهای کمونیست و انقلابی؛ اما مشخصا این مبارزات در جهت سرنگونی و رهایی از دیکتاتوری بود و اساسا مسئله زنان در آن شرایط از اولویت خاصی برخوردار نبود. در عین حال برنامه مشخص و کنکرتی نیز برای طرح خواست های زنان وجود نداشت. دریک چنین فضای کاملا مبارزاتی، انقلاب سال ۵۷ از راه می رسد و زنان در برپائی این انقلاب و سرنگونی رژیم پهلوی نقش بسیار بسزایی ایفا نمودند. اگر چه نیروی عظیم زنان یکی از پایه های اساسی انقلاب علیه رژیم شاه بود، اما در این انقلاب نیز زنان بدون طرح مطالبات و خواسته ها در پی اعتراضات علیه دیکتاتوری بودند و همصدا با دیگر اقشار جامعه شعار می دادند مرگ برشاه و شاه باید برود... و شاه رفت. در فردای پس از پیروزی رژیم جمهوری اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ و افتادن قدرت به دست مرتجعین بود که خمینی اولین حمله به حقوق زنان را با فرمان حجاب اجباری در ۱۶ اسفند سال ۵۷ صادر کرد یعنی کمتر از یک ماه پس از سرنگونی دیکتاتوری شاه. سخنان خمینی در آن روز انگیزه ای شد که زنان در میان برف و سرمای زمستانی در ۱۷ اسفند مصادف با هشت مارس به خیابانها بیایند و با اعلام همبستگی جهانی با سایر زنان، اولین تظاهرات سیاسی را علیه رژیم نوپای اسلامی سازمان دهند. همزمان در سایر شهرها زنان آگاه و روشنفکر نیز علیه حجاب اجباری به خیابانها آمدند و نفرت و انزجار خود را از این رهبر مرتجع اسلامی اعلام داشتند و با شعارهای "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم، آزادی حق مسلم ماست، حقوق زن جهانبه نه

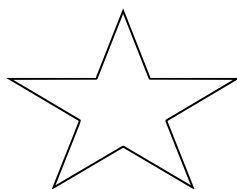
شرقیه نه غربیه"؛ اولین حرکت اعتراضی و مستقل خود را به نمایش گذاشتند. این حرکت اعتراضی ۱۷ اسفند در تاریخ مبارزاتی جنبش زنان از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در روزهای بعد از ۱۷ اسفند سال ۵۷ دفتر خمینی با انتشار بیانیه ای رسما خواهان متوقف شدن قوانین حمایت از خانواده شد و مشاغل قضایی و قضاوت برای زنان را ممنوع اعلام داشت. قانون حق طلاق یکجانبه نیز به انحصار مردان درآمد و سرانجام نیز اعلام شد زنان بدون حجاب اسلامی حق آمدن به ادارات و سایر دوائر دولتی و خصوصی را نخواهند داشت. روزهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ اسفند روزهای ثبت شده ای در تاریخ جنبش مبارزاتی زنان ایران است که با اجتماع عظیم خود در مقابل ساختمان دادگستری تهران ابعاد فاجعه را بهتر از دیگران می دیدند و عمیقا درک کرده بودند که آنان جزء اولین قربانیان حکومت مذهبی و سرمایه داری هستند. علیرغم همه مبارزات و مقاومت ها در عدم اجرای حجاب و پوشش اجباری، سرانجام رژیم در ۲۴ تیرماه ۱۳۵۹ با انتشار یک بیانیه رسمی، اجباری بودن حجاب و پوشش اسلامی را بر زنان تحمیل کرد و گله های حزب الله خود را با شعار "یا روسری، یا توسری" به خیابانها گسیل داشت تا بتواند با ایجاد جو رعب و وحشت و با پاشاندن اسید و تیغ کشیدن بر سر و صورت زنان؛ جامعه را به دوران توحش و عقب ماندگی سوق دهد. همزمان نیز یکجانبه شدن حق طلاق به سود مردان، حق حضانت در مورد فرزندان، طرح جداسازی زنانه و مردانه کردن اماکن عمومی و مدارس و دانشگاهها، لغو رسمی قضاوت برای زنان و در یک کلام آپارتاید جنسی را در کشور به طور رسمی حاکم گرداندند. همزمان رئیس جمهور مرتجعین "بنی صدر" نیز با تمام قدرت کوشید سرکوب زنان را مورد تایید قرار دهد و با مشارکت در صدور فرمان انقلاب فرهنگی، در بهار سال ۵۹ حمله به دانشگاهها را آغاز و بسیاری از دانشجویان و اساتید آزادی خواه و چپ بویژه زنان مبارز را پاکسازی، اخراج، زندانی و بقتل رساندند. در سال های ۶۰ بسیاری از زنان فعال سیاسی در زندانها اسیر و شکنجه و اعدام و تیرباران شدند و بسیاری از زنان نیز به ناگزیر راهی تبعید گردیدند. در تمام این دوران زنان با مقاومتها و اعتراضات فردی

و جمعی مخالفت خود را با حجاب اجباری و اسلامی و قوانین نابرابر آن ابراز می داشتند. پس از یک دوره رکود و افت بالنسبه طولانی، جنبش زنان در دهه هفتاد تدریجا وارد یک مرحله جدیدی از رشد و اعتلای خودگردید. اگر چه همه این اعتراضات به صورت فردی و بدون سازماندهی بود، اما روزی نبود که خبر از دستگیری زنان به جرم بد حجابی را در رسانه های گفتاری و نوشتاری آن دوره نبینیم و نشنومیم. زنان زیادی به جرم عدم اجرای حجاب کامل و یا آرایش صورت و پوشیدن لباسهای به اصطلاح "نامناسب" دستگیر و متحمل ضربات شلاق و همچنین مجبور به پرداخت جریمه های نقدی شدند. در ادامه همین روند بود که مردان معلم نیز به طور کلی از مدارس دخترانه حذف شدند و سقط جنین نیز از گناهان کبیره به حساب آمد. در طی این سالهای طولانی حکومت اسلامی، زنان را به جرم عشق ورزیدن و با اتهاماتی نظیر زنا، دستگیر و تحت لوای سنگسار، خوارها سنگ و کلوخ را بر سرشان باراندند و حق زندگی را از آنان سلب کردند. رژیم مذهبی و سرمایه داری اسلامی گام به گام با حمایت نیروهای ملی-مذهبی، حزب توده، فدائیان اکثریت، نهضت آزادی و نویسندگان و روشنفکران خود فروخته ای همچون سروش ها، زیبا کلام ها، بهنود ها و شمس الواعظین ها.. و زنان مرتجعی چون جملیه کدیورها؛ اعظم طالقانی ها، مریم بهروزی، فاطمه آلیایها.... توانست در اولین اقدام خود سن ازدواج را از ۱۸ سال به ۹ سال تقلیل دهد و در مراحل بعدی جشن تکلیف را در مدارس برای کودکان دختر ۹ ساله برگزار نماید و در مراحل بعدی نیز طرح استتار مدارس دخترانه را به اجرا در آورد و اکنون در پی آن است که لایحه ارتجاعی" حمایت از خانواده" رانیز به تصویب برساند. در روند سالهای گذشته بر اثر فشارها و مبارزات آزادیخواهانه اقشار مختلف و بویژه مبارزات کارگران؛ زنان، دانشجویان بود که فضایی ایجاد شده بود تا زنان بتوانند جلسات و گردهمایی هایی را برگزار و فعالیتهایی را به شکل علنی و نیمه علنی به پیش ببرند. اگر چه در طی مراحل مختلف، رژیم برای به شکست کشاندن تلاشهای فعالین زنان و سرکوب و وحشیانه به تجمعات آنان؛ دستگیری و بازداشت دهها تن از فعالان زنان و محکومیت آنها به شلاق و زندان متوسل شده بود؛ و برغم همه سرکوبها، جداسازیها و تبعیضات جنسی، اما رژیم هرگز قادر

## از هشت مارس ۵۷ تا امروز

## کمک های مالی

<b>کانادا</b>	
لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نفیسه نصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورانی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۰ دلار
۹ ابهمن حماسه سیاهکل	۲۰ دلار
احمد زبیرم	۲۰ دلار
گالش	۴۵ دلار
یدالله خسروشاهی	۱۵ دلار
فریبرز- ۱۹	۴۰ دلار
<b>سوئیس</b>	
شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک
<b>ایران</b>	
احمد شاملو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی	۵۰۰۰ تومان
<b>آلمان</b>	
رفیق بهروز دهقانی	۲۰ یورو
رفیق احمد زبیرم	۱۰ یورو
رفیق رحیم حسنی	۱۰ یورو
رفیق مناف فتکی	۱۰ یورو
<b>دانمارک</b>	
مرضیه احمدی اسکونی	۲۵۰ کرون
صمد بهرنگی	۲۵۰ کرون
<b>فرانسه</b>	
بهار آزادی - ۲	۱۰۰ یورو
<b>انگلیس</b>	
پانته آ	۷۰ پوند
<b>هند</b>	
رفیق صفائی فراهانی	۱۲۰ یورو



قدرت بنشینند؟؟؟؟ . اساسا در قد و قامت این مرتجعین نیست که بخواهند موجودیت زن را به عنوان یک انسان کامل به رسمیت بشناسد. دخیل بستن به هر جناحی از رژیم به امید بهبود موفقیت زنان در چارچوب و قوانین این رژیم توهم و فریبی بیش نیست. درعین حال نباید دچار خوشبینی شد و چنین تصور کرد که تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ؛ زنان می توانند به آزادی و حقوق واقعی خود برسند. در جمع بندی کوتاه از پروسه مبارزاتی زنان در این سه دهه اخیر باید تاکید داشت که منشا ستم بر زنان در ایران جامعه طبقاتی و نظام ضدانسانی سرمایه داری ست. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که در آن دین و دولت کاملاً درهم ادغام شده است، برابعد و دامنه ستم و تبعیض علیه زنان به شدت افزوده است. تاوقتی که نظام ارتجاعی و مردسالار جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری در کلیت آن از جامعه رخت بر نیندد نمی توان انتظار داشت که زنان به ابتدایی ترین خواسته های خود دست یافته باشند . اکنون که بعد از سی سال بر اثر مبارزات و مقاومتها رژیم جمهوری اسلامی در بحرانی ترین شرایط حیات خود بسر می برد اینبار بیش از هر زمان دیگر ایجاب می کند که زنان با مبارزه ای هدفمند و متشکل وبا ایجاد تشکل های مستقل زنان و با داشتن افق و آلترناتیوی روشن و سازش ناپذیر با مطالبات مشخص و خواسته های برابری طلبانه خود علیه هرگونه نابرابری و تبعیضات جنسی همگام و همراه با جنبش های کارگری و دانشجویی و دیگر اقشار محروم مصمم تر از همیشه تکلیف رژیم جمهوری اسلامی را با همه عوامل رنگارنگش روشن سازند.

این رسالت طبقه کارگر است که نقطه پایانی بر همه نابرابریها و آپارتاید جنسی و قوانین زن ستیز اسلامی بگذارد و پرچم آزادی و برابری را در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی برافرازد ، نظام حاکم را براندازد و به عنوان یک وظیفه فوری ، حکومت شورائی را مستقر سازد. تنها در حکومت شورایی کارگران وزحمتکشان است که می توان تضمینی برای آزادی کامل زن در روابط خصوصی و اجتماعی، برابری بی قید و شرط و کامل زن و مرد ، لغو هرگونه تبعیض بر پایه جنسیت ، لغو حجاب اجباری ، حق بی قید و شرط سقط جنین ، ممنوعیت هرگونه فشار و خشونت علیه زنان در محیط خانوادگی و محیط کار و در جامعه ، لغو قوانین ارتجاعی طلاق و تعدد زوجات و ... را به دست آورد.

نشد زنان را به پستوی خانه ها براند و نتوانست مانع رشد فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جوانان مخصوصاً زنان جوان شود و هرگز نیز نخواهد توانست این جنبش را از تلاش و مبارزه برای تحقق مطالبات برابری طلبانه خود باز دارد. در پروسه مضحکه انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ و اعتراضات اقشار مختلف مردم به این انتخابات در روزهای بعد ؛ بار دیگر زمینه ای پدید آمد تا زنان نیز پیشاپیش مردان با حضور دلیرانه خود در عرصه مبارزه، اعتراضات، خواسته ها و مطالبات خود را ابراز دازند. اگر چه رژیم جمهوری اسلامی از فرصت بدست آمده نهایت سرکوبگری و ددمنشی خود را بکار بست تا بتواند با توسل به زور و ایجاد فضای ارباب و وحشت، اقشار مختلف جامعه بویژه زنان را از صحنه مبارزاتی حذف نماید، اما زنان ایران در این پروسه مبارزاتی خود تجربیات بسیار گرانبهائی را بدست آوردند . با نگاهی گذرا به تاریخ مبارزاتی زنان در این سه دهه از عمر نکبت بار رژیم جمهوری اسلامی به جرات می توان گفت که جنبش مبارزاتی زنان علیرغم همه افت و خیزها، اما همچنان در صف اول مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه در برابر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و در برابر تبعیض و ستم جنسی صف آرای کرده است. امروز هم پس از گذشت سی و یک سال از اولین اعتراضات علیه حجاب اجباری ، همچنان با شعار لغو حجاب اجباری ، فریاد آزادی و برابری را سر می دهند و زنان مبارز در یک کشمکش روزمره و مداوم با رژیم مذهبی سرمایه داری اسلامی در شکل فردی یا گروهی، در شکل مقاومت یا تعرض ، همچنان به جنگ و مبارزه دائمی خود ادامه می دهند. اما جنبش زنان از طرفی نباید غافل از فرصت طلبانی باشد که در هراس از تغییرات رادیکال و سرنگونی رژیم برای مردم موعظه سر می دهند که " دوران انقلاب ها به سر رسیده و اکنون دوران اصلاحات است" و پیام می دهند که " اسلام هیچگونه منافاتی با آزادی و برابری ندارد" . در اوج جنایات رژیم به جوانان رهنمود می دهند که "اگر در هر شرایطی به شما حمله شد سنگ در دست نگیرید و گل نثار مزدوران و حامیان سرمایه کنید". آیا براستی برای زنان فرقی هم می کند که امروز به جای احمدی نژاد ویا خامنه ای مرتجع ، بخواهد کرویوی ویا میرحسن موسوی با شال سبز و یا به جای عبا و عمامه ، با کت وشلوار وکراوات در مسند

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany  
آلمان

I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark  
دانمارک

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland  
سوئیس

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland  
هلند

K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada  
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A  
6932641 Postbank  
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)  
۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:  
<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:  
[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا ۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳  
در ایران- تهران ۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR**

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 568 March 2010

طبق برنامه‌ای که خانواده یدالله اعلام نموده بود، مراسم یادبودی نیز در همان روز در ساعت ۱۸ تدارک دیده شده بود. در این مراسم، بیش از ۳۵۰ نفر از فعالین سیاسی و کارگری و سازمان‌ها و احزاب سیاسی و دوستان وی از کشورهای مختلف از جمله کانادا، آلمان، هلند، فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی شرکت داشتند.

این مراسم نیز با یک دقیقه سکوت آغاز شد و فرزندان وی ضمن قردانی و سپاس از شرکت کنندگان در مراسم، از خاطرات و شخصیت یدالله سخن گفتند. در ادامه برنامه، فیلم و اسلایدهایی که از دوران جوانی یدالله تهیه شده بود نمایش داده شد و برخی از دوستان وی از زندگی مبارزاتی وی که تا آخرین روزهای زندگی اش ادامه داشت، سخن گفتند. این مراسم با شعرخوانی جنتی عطائی و قطعه آوازی که خوانده شد ادامه یافت. در بخش پایانی از سازمان‌ها، احزاب و دوستانی که پیام فرستاده و یاد او را گرامی داشته بودند، نام برده شد.

این مراسم با خواندن دسته جمعی سرود انترناسیونال خاتمه یافت.

رفقای سازمان ما با حضور در مراسم خاک سپاری و مراسم بزرگداشت وی دسته گل‌هایی تقدیم کرده و حضوراً مراتب همدردی خود را به فرزندان و همسر گرامی وی ابراز نمودند.

یاد رفیق یدالله خسروشاهی گرامی باد

## مراسم خاکسپاری و یادبود رفیق یدالله خسروشاهی



در روز جمعه ۱۹ فوریه ۲۰۱۰ در Trent Park Cemetery در لندن تعداد کثیری از دوستان و یاران قدیمی یدالله خسروشاهی با وی وداع کرده و پیکر رفیق دیرینه و مبارز طبقه کارگر را به خاک سپردند.

در این مراسم که از ساعت ۱۴ تا ساعت ۱۶ ادامه داشت در ابتدا به احترام رفیق و جان باختگان طبقه کارگر یک دقیقه سکوت اعلام شد. پس از آن فرزندان و یاران قدیمی وی سخنانی را در مورد روند زندگی وی بیان نمودند.

این مراسم با پخش ترانه سرودهایی که رفیق یدالله به آنها علاقه‌مند بود ادامه یافت و رفقای وی با تقدیم دسته‌های گل با وی وداع نمودند.

### رادیو دمکراسی شورایی

برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

[www.radioshora.org](http://www.radioshora.org) سایت رادیو دمکراسی شورایی  
برنامه های رادیو را دریافت کنید

**برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:**

<b>نام:</b>	<b>Radioshora</b>
<b>ماهواره:</b>	Hotbird 6
<b>زاویه آنتن:</b>	۱۳ درجه شرقی
<b>فرکانس پخش:</b>	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
<b>پولاریزاسیون:</b>	عمودی
<b>FEC</b>	۵ / ۶
<b>Symbol rate</b>	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

**شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی:**  
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی